

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۱۲ تیر ۱۳۶۱

اتحاد مسلمانان انقلابی

پیرو خط امام و پیروان

رأستین سوسیالیسم

علمی یک ضرورت

تاریخی است



www.iran-archive.com



حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

نورالدین کیانوری
پرسش و پاسخ، ۱۲ تیر ماه ۱۳۶۱
چاپ اول، تیر ماه ۱۳۶۱
تیراژ: ۳۰۰۰۰
حق چاپ و نشر محفوظ است

انتشارات سازمان حزب توده ایران در آلمان فدرال

- شهادت آیت‌اله صدوقی بار دیگر نشان داد ، که در مسائل
امنیتی باید از تک بعدی نگری خلاص شد ۵
- واقعیت تحولات اجتماعی را با شعار دادن نمی توان عوض کرد ۷
- هدف اصلی حمله رژیم صهیونیستی اسرائیل به لبنان تاءمین
سلطه امپریالیسم جهانی بر منابع نفتی خلیج فارس است ۱۳
- استغای ژنرال هیگ نشانه تشدید تضادها در اردوگاه
امپریالیستی است ۱۶
- امپریالیسم آمریکا در صدد ایجاد یک سیستم تحت الحمایگی
جمعی جدید امپریالیسم جهانی در مناطق مهم مواد خام
استراتژیک در "دنیای سوم" است ۱۸
- خلق قهرمان فلسطین سرانجام پیروز خواهد شد ۲۲
- ما هرگز نمی میریم ! ۲۳
- امپریالیسم آمریکا می خواهد یک جنگ فرسایشی طولانی را
به جمهوری اسلامی ایران تحمیل کند ۲۵
- ضدانقلاب برای ایجاد و تشدید سوء ظن از طرف مسلمانان
انقلابی پیرو خط امام نسبت به حزب توده ایران تلاش می کند ۲۷
- شهادت توده‌ای‌ها در جبهه جنگ عادلانه برای دفاع از انقلاب
و جمهوری اسلامی ایران ، بهترین گواه صداقت و شجاعت
انقلابی آن‌هاست ۳۵

شهادت آیت‌الله صدوقی بار دیگر نشان داد، که در مسائل امنیتی باید از تک بعدی نگری خلاص شد.

امروز قبل از این که به پاسخ پرسش‌ها بپردازیم، بایستی به مناسبت شهادت آیت‌الله صدوقی، که یکی از یاران صدیق و باوفای امام خمینی بود، به امام خمینی و به همهٔ دوستان و یاران و پیروان امام خمینی تسلیت بگوییم. این جریان یک بار دیگر نشان می‌دهد که ضدانقلاب با دقت و پیگیری، نزدیک‌ترین و صدیق‌ترین یاران امام و برجسته‌ترین عناصر روحانیت مبارز و پیگیرترین مبارزان ضدامپریالیسم، ضدآمریکا و ضد صهیونیسم را دست‌چین می‌کند و شکار می‌کند. چرا این طور است؟ به نظر ما، به اندازهٔ کافی تجربهٔ تلخ در این زمینه وجود دارد، که دیگر بشود جلوی این‌گونه تجاوزهای تروریست‌ها را گرفت. آن‌چه که به نظر ما نقطهٔ ضعف است، و در نتیجه این جریانات دائما تکرار می‌شود، به این مربوط می‌شود که یک نوع تک بعدی نگری در برخورد با مسائل امنیتی وجود دارد.

این تک بعدی نگری، یعنی فقط توجه به یک طرف در مسائل امنیتی

در بخش مهمی از نیروهای مسئول ما، یکی از پایه‌های مهم کامیابی ضد-انقلاب را به وجود می‌آورد. به نظر ما، در این زمینه به دو مسئله باید توجه کرد: یکی این است که ضدانقلاب ساواکی و سلطنت طلب، که امکانات بسیار زیادی در داخل ایران و در خارج ایران در اختیار دارد و از منابع قابل توجهی، که نمایندگی‌های کشورهای ارتجاعی جهان در ایران هستند، چه کشورهای همسایه ما و چه کشورهای دورتر، دائماً می‌تواند خوراک بگیرد، برای بخش مهمی از مسئولین ما و مسئولین امنیتی ما ظاهراً فراموش شده‌اند. دوم این است که بخش قابل توجهی از نیروهای امنیتی و حفاظتی، یا به علت اشتباه و آن تک بعدی نگری و یا به علت عمل کسانی مثل کشمیری و غیره، که خودشان را در دستگاه‌های امنیتی جا زده‌اند، عقب نخود سیاه فرستاده می‌شوند. ما از تجربه خودمان در این مسئله، این حکم را می‌کنیم و حاضر هستیم در هر جایی درستی این نظر را ثابت بکنیم، که واقعا بخش فوق‌العاده بزرگی از نیروهای امنیتی سازمان یافته و یا نیروهای امنیتی مردمی ایران عقب نخود سیاه می‌روند، عقب چیزهایی می‌روند که جو تبلیغاتی به وجود آمده از طرف امپریالیسم و ارتجاع در داخل ایران به آنها القاء می‌کند، یعنی جو کمونیسم ستیزی و ستیز علیه کشورهای سوسیالیستی، ستیز علیه حزب توده ایران و راندن حاکمیت در این جهت که گویا خطر از طرف حزب توده ایران است، مواظب آن باشید! چون در این زمینه سئوالات خیلی زیادی شده، در فرصت دیگری ما با تفصیل بیشتری این نکته را، که اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد، توضیح خواهیم داد. به نظر ما، این یکی از دلایل مهمی است که نیروهایی که بایستی از بهشتی‌ها، دستغیب‌ها، مدنی‌ها و صدوقی‌ها نگهداری کنند، هم‌اکنون دنبال این هستند، که گویا "حزب توده" در فلان جا رسوخ کرده، در فلان جا نفوذ دارد، در فلان جا می‌خواهد فلان کار را بکند، در فلان جا می‌خواهد فلان... یعنی تماماً دنبال پیدا کردن آن لاطائلاتی هستند که رادیوی آمریکا و بی‌بی‌سی و بختیار و اویسی و نیم پهلوی و غیره، هر شب به خورد شنوندگان می‌دهند، و با کمال تأسف بخشی از مسئولین با حسن نیت ما هم تحت تاثیر آن عناصر نفوذی، که مثل کشمیری‌ها خودشان را جا زده‌اند، توجهشان از جهت اصلی منحرف می‌شود و می‌افتد به کوره راه، به جایی که واقعا هیچ چیزی در مقابلشان نیست.

ما یک بار دیگر هم این مسئله را یادآوری می‌کنیم که شناختن درست دوستان و دشمنان می‌تواند برای هر انقلاب سرنوشت‌ساز باشد و می‌تواند چنان زیان‌هایی به انقلاب بزند، که دیگر نشود آنها را ترمیم کرد. ما

امیدوار هستیم که این درس، که نه درس اول است و نه دوم و نه سوم، بلکه چندمین درس است، شاید بتواند به مسئولین کشور در حاکمیت کمی کمک کند، تا خودشان را از این تک بعدی نگری خلاص کنند و فکر کنند که دشمن در جایی است، که متأسفانه آنها زیاد عقبش نمی‌گردند.

واقعیت تحولات اجتماعی را با شعار دادن نمی‌توان عوض کرد.

این هفته به طور کاملاً قابل فهم پرسش‌های بسیار زیادی در ارتباط با حمله جنایت بار اسرائیل به لبنان و قتل عام محرومان لبنان و آوارگان فلسطینی در آن کشور، شده است، مثلاً این که:

پرسش: آیا استعفای الکساندر هیگ تحت تأثیر چه عواملی بوده؟
آیا ماجراجویی اسرائیل را می‌توان به عنوان یکی از علت‌های آن قید کرد؟

وضع نیروهای لبنان در حال حاضر چگونه است؟
آیا امکان شکست برای نیروهای مترقی آن جا وجود دارد؟
آیا تمام آن چه را که جبهه پایداری برای مقابله با اسرائیل انجام داده، کافی است؟

چه موانعی بر سر راه نیروهای انقلابی جبهه پایداری برای دفع تجاوز اسرائیل موجود است؟ آیا تصور نمی‌شود که از تمام امکاناتشان استفاده نمی‌کنند؟

پاسخ: این سئوالات گوناگونی است که مطرح شده و در مطبوعات ایران هم از طرف افراد غیر مسئول، که اطلاعشان درباره اوضاع واقعی در خاورمیانه، در لبنان، در صحنه جهانی، خیلی کم است، بخصوص به این نوع سئوالات دامن زده می‌شود. این‌ها به خودشان اجازه می‌دهند که مسائلی را مطرح کنند، که جز گمراه کردن افکار مردم هیچ تأثیر دیگری ندارد.

درباره حمله اسرائیل به لبنان، دفعه گذشته من کوشش کردم توضیح بدهم. به نظر ما، به مسئله حمله اسرائیل به لبنان به هیچ وجه نمی‌بایستی یک بعدی برخورد کرد، یعنی آن را فقط به عنوان حمله اسرائیل به لبنان تصور کرد. حمله اسرائیل به لبنان یکی از عناصر یک توطئه عظیم جهانی امپریالیسم و ارتجاع است علیه نیروهای مترقی، منتهمی حالا ما با حمله اسرائیل به لبنان روبه‌رو هستیم. چند وقت پیش ما با نظیر این

حمله از طرف آفریقای جنوبی به آنگولا روبه‌رو بودیم. ارتش آفریقای جنوبی وارد آنگولا شد، مردم آن جا را قتل عام کرد، روستاها را به آتش کشید و قسمتی از خاک آنگولا را هم هنوز در اشغال دارد. یا ما می‌بینیم که امپریالیسم آمریکا توطئه بسیار عظیمی را علیه انقلاب ایران تدارک می‌بیند. اگر ما این وقایع را در این چارچوب نگاه کنیم، آن وقت بایستی ببینیم که آیا در این نقطه از جبهه، یعنی در لبنان، امکانات نیروهای جبهه ضدامپریالیستی، چه محلی، چه منطقه‌ای، چه جهانی، چقدر است و امکانات نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی چقدر؟

تجربه نزدیک به چهل سال بعد از جنگ به دقت به ما نشان می‌دهد که در این درگیری جهانی، در این جا و آن جا، گاه زور این طرف و گاه زور آن طرف می‌چرید. یک نبرد جهانی بین نیروهای عظیم جبهه ضد-امپریالیستی، که تشکیل می‌شود از کشورهای سوسیالیستی، جنبش کارگری کشورهای رشد یافته سرمایه‌داری و جنبش‌های رهایی بخش ملی در سراسر جهان، از یک سو، و تمام نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی، از سوی دیگر در جریان است. در این نبرد، بسته به شرایط جغرافیایی، اقتصادی و نظامی، در این جا و آن جا، یک طرف نیرومندتر است و موفق می‌شود به طور موقت پیشرفت‌هایی بکند. این طرف، بیشتر طرف امپریالیستی است. مثلا ما دیدیم که امپریالیسم در اندونزی توانست موفق بشود، در شیلی توانست موفق بشود، در مصر توانست موفق بشود. قسمتی از خاک آنگولا را هنوز در اشغال دارد. در کره جنوبی مواضع خودش را نگه داشته. ولی در جاهای دیگر دنیا، ما می‌بینیم که جبهه نیروهای ضدامپریالیستی می‌تواند موفق شود و ضربه‌های خیلی شکننده‌ای به امپریالیسم وارد کند. این چه معنی می‌دهد؟ معنی آن این است که نباید این طور تصور کرد که هر جا که نبرد بین نیروهای ضدامپریالیستی، نیروهای رهایی‌بخش، نیروهای استقلال طلب و آزادی‌خواه علیه نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی درگیر شد، بایستی در همان لحظه تاریخی، حتما پیروزی با این نیروها باشد و یا این که امکان دارد که با فرستادن این نیرو یا آن نیرو، حتما نبرد را در آن جبهه، در همان لحظه، با موفقیت خاتمه داد. این یک بعدی نگری است. واقعیت این است که در این منطقه، از هندوستان تا لبنان، بعد از جنگ، نزدیک چهل سال است که زلزله عجیبی در جریان است. در این مدت نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی، در این جا و آن جا، توانسته‌اند گاه پیروزی‌های نسبی و گاه پیروزی‌های قطعی به دست آورند. گاهی هم ضدانقلاب نیروهایش را متمرکز می‌کرده و با یک حمله متقابل پیشرفت‌هایی کرده و مواضعی را از دست نیروهای انقلابی پس

گرفته است. ولی آنچه که ما در مجموعه جهان می بینیم، تغییر بدون بازگشت تناسب نیروها است به نفع جبهه ضد امپریالیستی. ما می بینیم که در سی و هفت سال گذشته نیروهای ضد امپریالیستی جهانی در مجموع قوی تر شده و مواضع بیشتری را به دست آورده اند و امپریالیسم دامنه سلطه گری و دامنه تسلط جهانی اش محدودتر شده است. این یک واقعیتی است. ولی این که در این جبهه جنگ، گاه امپریالیسم در یک جا می تواند موفق بشود و برای مدت طولانی هم پیشرفت کند و موضع خودش را تثبیت کند، خود میهن ما نمونه است. موفقیتی که ما در دوران اول بعد از جنگ در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم، به ویژه در ملی کردن نفت، به دست آوردیم، یکی از موفقیت های چشمگیر جنبش ضد امپریالیستی جهانی بود. ولی امپریالیسم با یک حمله متقابل توانست این پیروزی را از دست ملت ایران بگیرد و برای حدود سی سال جامعه ما را با بدبختی روبه رو کند. این در همه جا هست. پس تصور این که اسرائیل حمله کرد به لبنان، پس باید حتما امکاناتی باشد که این حمله برگردانده شود و اسرائیل حتما با شکست روبه رو شود، درست نیست. ممکن است که نیروهای اصلی، یعنی همان نیروهایی که در آن جبهه با نیروهای دشمن روبه رو هستند، با وجود هرگونه کمکی که به آنها بشود، واقعا امکانات عملی نداشته باشند و نتوانند از عهده دشمن برآیند و موقتا اسرائیل بتواند حتی موقعیت خودش را محکم کند. در جنگ های گذشته اسرائیل با کشورهای عربی نیز همین پدیده بوده است. اسرائیل دوبار در جنگ علیه مصر موفق شد که ضربه های خیلی بزرگی به جبهه مقاومت عربی بزند. حتی بالاخره موفق شد که، با کمک خیانت سادات و دار و دستاهش، اصلا مصر را از جبهه مقاومت ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی خارج کند. در سوریه این موفقیت را پیدا نکرد، ولی موفق شد که بخشی از خاک سوریه را اشغال کند و پس ندهد، یعنی هنوز امکانات نیروهای مردمی، نیروهای انقلابی، نیروهای ضد امپریالیستی در منطقه دور اسرائیل کافی نیست برای این که بشود این مشت فوق العاده فولادینی را، که امپریالیسم برای حفظ منافع خودش در سراسر منطقه در این جا به وجود آورده، از بین ببرد. ولی در جای دیگر، ما می بینیم که خلقی مثل خلق ایران می تواند یکی از همین مشت ها را، که امپریالیسم تصور می کرد خیلی خیلی فولادین است، مثل خاک رس خورد بکند و به دور اندازد. خلق ایران توانست شاه را با تمام قدرتش سرنگون کند و امپریالیسم را به طور خیلی خیلی افتضاح آوری از ایران بیرون اندازد.

به این ترتیب، ما می بینیم که تناسب نیروهای واقعی موجود در هر

لحظه، در هر منطقه، به تناسب آگاهی خلق‌ها و آمادگی خلق‌ها برای ایثار، برای این که خلق‌ها بتوانند نیروهای خود را به کار اندازند و از کمک سایر نیروها در خارج بتوانند برای بیرون ریختن ارتجاع و امپریالیسم خوب بهره‌گیری کنند، تفاوت می‌کند. در جایی امکان هست که امپریالیسم به عقب رانده شود. در جایی ممکن است که شرایط موجود را فقط حفظ کرد. مثلا ما می‌بینیم که در آفریقای جنوبی نیروهای مترقی موفق شدند که نیروهای امپریالیستی را از آنگولا، از موزامبیک، از زیمبابوه بیرون بریزند، ولی با تفاوت. در زیمبابوه هنوز استعمار اقتصادی، پایگاه‌های اقتصادی امپریالیسم، وجود دارد. در موزامبیک و آنگولا این پایگاه‌ها از بین رفته و استقلال کامل به دست آمده است. ولی خلق نامی‌بیا هنوز نتوانسته است این کار را انجام دهد. خلق جنوب آفریقا هنوز نتوانسته است این کار را انجام دهد. این خلق‌ها را ما هرگز نمی‌بایستی به صورت نخوت‌آمیزی سرزنش کنیم، که شما عرضه ندارید، که هنوز نتوانسته‌اید این کار را بکنید. این واقعیت تحولات تاریخی-اجتماعی است، که نمی‌شود با شعار دادن، آن را عوض کرد.

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در یکی از صحبت‌های خود، در دو هفته قبل، سؤال می‌کرد که: چرا این خلق‌های عرب به حرکت در نمی‌آیند و با این جنایت اسرائیل مقابله نمی‌کنند؟ این چرا، همان بحث ما مارکسیست‌هاست با دوستان انقلابی دیگرمان و به ویژه با انقلابیون مسلمان. به نظر ما، این چرا در همان مسئله تحولات تاریخی نهفته است. این چرا را با شعار نمی‌شود درست کرد. با این که ما مرتباً پیام بدهیم که: خلق‌ها برخیزید، درست نمی‌شود. بایستی تناقضات دورنی در این کشورها آنقدر برسد، که دیگر خلق‌ها نتوانند آن شرایط و آن نظام را تحمل کنند، همان طور که در ایران بود، همان طور که یک سال پیش از آن، در کشوری که از لحاظ رشد اقتصادی به مراتب از ایران عقب افتاده‌تر بود، مثل افغانستان روی داد، همان طور که در اتیوپی این جریان پیش آمد، در صورتی که کشور اتیوپی از لحاظ تحولات اقتصادی به مراتب از کشور مصر عقب افتاده‌تر است. باید همه عوامل گوناگون با همدیگر جمع شوند و یک گره تضاد به وجود آورند، که دیگر رژیم معین نتواند آن را در لحظه تاریخی معین حل کند، آن وقت جامعه منفجر می‌شود. این واقعیتی است که اگر ما در نظر بگیریم، آن وقت برخورد ما گاهی اوقات به اشکال زنده‌ای تظاهر می‌کند، یعنی موجب می‌شود که ما به بعضی از خلق‌ها توهین کنیم و به آنها طعنه بزنیم. این پدیده در مطبوعات ما کم نیست. جوان‌هایی که در انقلاب ایران هنوز بازی می‌کردند و تازه

مقاله‌نویس شده‌اند، حالا به خودشان اجازه می‌دهند که این خلق یا آن خلق را متهم کنند به بی‌لیاقتی، یا بی‌عرضگی، یا تنبلی، یا بی‌رگی و غیره و غیره، که فوق‌العاده زننده است و در مناسبات این خلق‌ها با انقلاب ایران تاثیر بسیار منفی خواهد کرد، و این در حالی است که انقلاب ایران می‌خواهد نمونه‌ای باشد برای کمک به انقلاب سایر خلق‌ها. پس اصلا این طور برخورد نکنیم که حمله اسرائیل را با نیروهایی که در آنجا موجود هستند، یا با کمک‌هایی که بایست فوری دیگران برسانند، باید بتوان در هم شکست. ما در مورد خودمان دیدیم که اول تصور می‌شد که ما می‌توانیم لشگرهای عظیمی را بفرستیم به لبنان و در آنجا اسرائیل را با شکست روبه‌رو کنیم. ولی وارد عمل که شدیم، دیدیم که اولاً کار بسیار نادرستی است. امام فوری و خیلی عاقلانه اعلام کردند که این برخورد به کلی نادرست است. ما نمی‌توانیم چنین کاری را بکنیم، چون ممکن است که نه فقط در آنجا ما شکست بخوریم، بلکه در همین جاذب‌جبهه خودمان هم شکست خیلی سختی بخوریم. این کار عملی نیست، که ما، با فاصله هزار کیلومتر، بتوانیم یک ارتش مجهز به بهترین سلاح‌ها را بفرستیم و پیروز شویم. همین‌طور است برای لیبی، همین‌طور است برای الجزایر، همین‌طور است برای سوریه. سوریه در خط مقدم جبهه است و حتماً سیاست خودش را بهتر از ما می‌تواند درک کند و بهتر می‌تواند عمل کند. ولی یادمان هست که وقتی آتش بس اول را، هم سوریه پذیرفت و هم سازمان آزادی‌بخش فلسطین، این‌جا یکی از روزنامه‌ها با تیتر درشت، به عنوان سرمقاله، نوشت که پذیرفتن آتش بس خیانت به انقلاب و به فلسطین و به همه چیز است! از این نویسنده باید پرسید که: تورو از انقلاب ۲۲ بهمن کجا بودی؟ شاید در کالیفرنیا مشغول آب خنک‌خوردن بودی، یا اصلا در جریان انقلابی شرکت نمی‌کردی. آخر تو چطور به خودت اجازه می‌دهی که به کشور سوریه‌ای که تمام حیاتش الان در خطر است و با جانش دارد بازی می‌کند، ولی در برابر امپریالیسم ایستاده، نسبت خیانت بدهی؟ این نوع بلندپروازی‌های کودکانه به ارزش سیاسی جمهوری اسلامی خیلی صدمه می‌زند. این است برخورد کلی با مسئله. حالا برویم سر خود مسئله به طور مشخص:

به نظر ما، همان طوری که بار پیش هم گفتیم، حمله اسرائیل به لبنان یک عنصر در مجموعه «توطئه» عظیمی است که امپریالیسم در منطقه، برای بازگشت به وضع قبل از انقلاب ایران، شروع کرده است. ما نام این توطئه را «توطئه نهم» می‌گذاریم. این توطئه‌ای است که الان در جریان است، یعنی توطئه هشتم برای سرکوب انقلاب ایران با شکست روبه‌رو شد، ولی

توطئه^۴ نهم، توطئه‌ای است که اثر آن را برای ایران، در آینده باید انتظار داشت. در این توطئه امپریالیسم با نیروهای تازه‌ای وارد میدان خواهد شد، البته باز هم برای پیش بردن همان سیاست براندازی.

ما بارها این مسئله را گفته‌ایم و باز هم تکرار می‌کنیم که مجموعه^۵ خاور-میانه یک واحد استراتژیک برای امپریالیسم را تشکیل می‌دهد، و مرکز ثقل این واحد استراتژیک هم، در لحظه^۶ کنونی، انقلاب ایران و خلیج فارس است. به طور کلی، صرفنظر از این که در ایران انقلاب شده یا نه، خلیج-فارس و نفت عربستان سعودی در خلیج فارس همیشه مرکز ثقل عمده^۷ استراتژی امپریالیستی بوده و اسرائیل اصلاً به عنوان پاسبان این مرکز به وجود آمده و تقویت می‌شود. اسرائیل به خودی خود نمی‌توانست نقش امروزی را داشته باشد. اگر این منابع عظیم موادخام انرژی‌زای خاورمیانه وجود نداشت و واقعا خاورمیانه در یک جایی، مثلاً در جنوب استرالیا قرار داشت، یعنی نسبت به شوروی هم یک چنین موقعیت استراتژیک مهمی را نداشت، اصلاً اسرائیل ممکن بود به این شکل نه به وجود بیاید و نه نقشی را بازی کند. پس ثقل سیاست امپریالیستی عبارت است از منطقه^۸ خلیج فارس، به علت آن که این منطقه مرکز انرژی برای جهان امپریالیستی است. ایران هم به عنوان یکی از نقاط فوق‌العاده مهم و استراتژیک، در حلقه^۹ استراتژیکی - نظامی علیه شوروی، برای امپریالیسم اهمیت دارد. پس به این ترتیب، تمام جریاناتی که در این منطقه می‌گذرد، باز برمی-گردد روی مسئله^{۱۰} خلیج فارس و انقلاب ایران. مسئله را در این چارچوب باید دید و در این جا به امپریالیسم ضربه وارد کرد. اگر انقلاب ایران موفق بشود و ما اطمینان داریم که موفق خواهد شد، پیروزی بزرگی را که در مبارزه علیه امپریالیسم به دست آورده، نگه دارد، دستاوردهای انقلاب را گسترش دهد و مواضع خود را علیه امپریالیسم تقویت کند، دراز مدت شرایطی را ایجاد کرده‌است برای این که مواضع امپریالیسم در تمام منطقه دچار تزلزل بازگشت ناپذیر بشود. البته تصور این که این کار می‌تواند در فاصله^{۱۱} زمانی کوتاه و با سرعت انجام بگیرد، تصویری است که می‌تواند اشتباه^{۱۲} آمیز باشد و می‌تواند نتایج زیان‌بخش بدهد.

هدف اصلی حمله رژیم صهیونیستی اسرائیل به لبنان، تامین سلطه امپریالیسم جهانی بر منابع نفتی خلیج فارس است.

در این جا ما گاهی اوقات با برخوردهای درست و نادرست در مسئله لبنان روبه رو می شویم. من بخصوص این مسئله را بایستی بگویم که بعضی از قضاوت های کاملا بی پایه و بی اساس در مسئله حمله اسرائیل به لبنان وجود دارد. مسلما در چند روز آینده، چند هفته آینده، چند ماه آینده این قضاوت ها با بی آبرویی روبه رو خواهند شد. مثلا ما از این جا حکم می کنیم که کشورهای سوسیالیستی، و به ویژه اتحاد شوروی، به سوریه کمک نکرده اند. در مطبوعات ما متأسفانه خیلی از این پرت و پلاها دیده می شود. ولی از طرف دیگر می بینیم که رادیوی تهران، روز چهارشنبه، در بخش اخبار ساعت ۱۴، که مهمترین بخش اخبار است، خیلی روشن خبر می دهد که عبدالحلیم خدام در مجلس سوریه نطقی درباره اوضاع روز کرده و در خاتمه صحبت خود با تمام صراحت از پشتیبانی اتحاد شوروی از سوریه سپاسگزاری کرده است. خوب، آدم از این مقاله نویس های س، ج، چ، ح، خ، ... می پرسد که: آقای "ف. ک." شما اطلاعاتان از عبدالحلیم خدام، نسبت به مسائلی که آن جا می گذرد، واقعا زیادتر است، یا مستو- لیتانان در مقابل مبارزه ای که خلق فلسطین و کشور سوریه می کنند- که ما به عنوان کشور برادر آن را قبول داریم - بیشتر از آنها است؟ آخر شما چرا این قدر بی مسئولیت به مسائل برخورد می کنید؟ این چه کمکی می کند به تجهیز افکار عمومی؟ درست بر عکس، این نوع برخورد به افکار عمومی صدمه می زند و مردم را ناامید می کند. و یا این که شما می دانید که الان پشت پرده چه جریاناتی می گذرد؟ چه فشارهایی انجام می گیرد؟ چه نیرویی اسرائیل را ترمز کرده، که بیروت را نگیرد؟ چه نیرویی اسرائیل را ترمز کرده، که نتواند به نیروهای سوریه حمله کند؟ این اسرائیلی که هیچ چیز جلوی او را نمی گرفت، الان چه نیرویی دست او را بسته است؟ چه وقایعی دارد می گذرد؟ چرا الکساندر هیگ استعفاء می دهد؟ الان چه بر- خوردهایی در صحنه سیاست جهانی وجود دارد؟ متأسفانه مطبوعات ما هم، بدون این که اطلاع داشته باشند، فقط روی سطحی ترین خبرهایی که آژانس های امپریالیستی در جهت منافع و نظریات خودشان منتشر می کنند، قضاوت می کنند و با شعارهای درشت، با خط قرمز و سیاه و سفید و حروف سه چهار سانتی متری، مردم را گمراه می کنند.

چون ما نمی‌خواهیم بی‌انصاف باشیم، این جا من از روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۱۲/۴/۶۱ از ستون "پاسخ به سئوالات شما" مطلب جالبی را نقل می‌کنم. البته می‌دانید که روزنامه جمهوری اسلامی میانه‌خیلی خوبی هم با ما ندارد و ما هم با او زیاد میانه‌درخشانی نداشته‌ایم، ولی این خاصیت ماست که هر جا نظر مثبت و صحیحی از آنها می‌بینیم، تاییدش می‌کنیم. ما مناسبات، یک بعدی نداریم. مناسبات ما با همه چند بعدی است. در این پاسخ دو نکته جالب توجه و مثبت هست. نکته اول این است:

"به عقیده ما این واقع بینانه نیست که بگوییم آن چه که امروز مسئله لبنان را به یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های سیاسی نیمه دوم قرن بیستم مبدل کرده است، بهانه‌هایی نظیر وجود افراد مسلح فلسطینی و خدشه‌دار شدن امنیت مرزهای شمال اسرائیل توسط آنان و یا حضور سربازان سوری در لبنان و سایر دعاوی مضحک از این قبیل بوده است، چرا که این‌ها همه شعارهای از پیش ساخته شده بوق‌های تبلیغاتی و بنگاه‌های زهرآگین خبری است، که همیشه ماموریت توجیه روش‌های سرکوب‌گرانه پلیسی در جهان و دفاع از سیاست‌های توسعه طلبانه قدرت‌های بین‌المللی را عهده‌دار بوده‌اند."

این ارزیابی خیلی درستی است و ما کاملاً با آن موافقیم. و برای تایید درستی آن، من گفته بسیار جالبی دارم از مصاحبه ژنرال "ماتیت یا هوپله"، که یکی از ژنرال‌های ارتش اسرائیل است و در جنگ ۱۹۶۷ فرمانده کل بخش تدارکات ستاد ارتش اسرائیل بوده. او در ۱۹ مارس ۱۹۷۲ باروزنامه اسرائیلی "هاردس" مصاحبه‌ای کرده، که اخیراً در مطبوعات آلمان دموکراتیک منتشر شده است. ژنرال اسرائیلی می‌گوید:

"این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که پس از ۱۹۴۹ هیچ کس جرات این را نداشته، یا بهتر بگوییم، هیچ کس نمی‌توانسته به خود اجازه دهد که موجودیت کشور اسرائیل را تهدید کند. ولی علیرغم این، ما همیشه ادعا کرده‌ایم که گویا خلق کوچک و ضعیف و بیچاره و مفلوکی هستیم، که همواره موجودیتش مورد تهدید است و خطر نابودیش را در برابر خود می‌بینیم."

تمام سیاست اسرائیل را این آقای ژنرال با کلمات خودش گفته است. این واقعیت است که هیچ‌گونه خطری اسرائیل را تهدید نمی‌کرده و حمله اسرائیل به لبنان به هیچ‌گونه خطری مربوط نیست. حمله اسرائیل به لبنان یک نقشه تجاوز امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا است، که هدف اصلی‌اش هم تنها لبنان نیست، بلکه لبنان هدف فرعی است. هدف اصلی از بین بردن نیروهای مسلح فلسطینی هم نیست. این هم یک

هدف فرعی است. در این جا امپریالیسم و صهیونیسم وسط دعوا فقط می توانند یک امتیاز به دست آورند. هدف اصلی عبارت است از بسرگرداندن ثبات مرگبار قبرستان دوران آریامهری در منطقه خلیج فارس و بیرون کشیدن این منطقه از خطر زلزلی که الان امپریالیسم را تهدید می کند.

نکته دیگری هم در پاسخ روزنامه جمهوری اسلامی گفته شده، که باز هم به نظر ما درست است. می گوید:

"یک نگاه کلی به اوضاع عمومی منطقه و ارزیابی شرایط و موقعیت سیاسی کشورها و توجه دقیق به نقش استکبار جهانی در این رهگذر می تواند به خوبی ما را به این واقعیت اساسی و اصولی متقاعد سازد که امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین المللی برآند تا کشورهای مرتجع و تحت سلطه خویش را، از شمال آفریقا تا قیابوس هند، به صورت یک خط کمربندی و متصل به یکدیگر برای پاسداری و نگهبانی از ذخائر سرشار و سرمایه های بی زبانی، که تنها برای فرورفتن در حلقوم گشاد تراست ها و کارتل ها در طول تاریخ خاور میانه آفریده شده اند، بسیج نمایند و پیوند نامیمون و نامبارک کشورهایی که در این خط سیر واقع شده اند، یعنی مراکش - مصر - اسرائیل - اردن - عربستان - عمان و... خودگواهی برایین مدعا است و جمهوری کوچک لبنان، اگرچه از منابع ایده آلی که باب طبع امپریالیسم باشد برخوردار نیست، ولیکن در شعاع این نقشه خطرناک قرار دارد و با همه کوچکی خود به عنوان سکویی در راه مطامع بی پایان آمریکا به شمار می آید."

این تحلیل بسیار درستی است و عین آن چیزی است که ما بارها و بارها گفته ایم: جریان لبنان هدفش عبارت است از تامین سلطه امپریالیسم جهانی بر منابع نفتی، و به این ترتیب هدف اصلی اش عبارت است از خلیج فارس و انقلاب ایران، که این ثبات را به خطر انداخته است.

و اما تنها گله ای که از دوست پاسخ دهنده روزنامه جمهوری اسلامی می-کنیم، این است که: این چند نقطه را چرا درست و حسابی نوشتی؟ آخر ترکیه و پاکستان جزء این حلقه نمی آیند؟ ترکیه و پاکستان، یعنی دو کشور، اولی با جمعیت ۴۶ میلیون و دیگری ۷۶ میلیون، را که نمی شود با چند نقطه مختصرش کرد! این که خیلی بی انصافی است. واقعیت این است که این دو کشور از مهم ترین و مطمئن ترین پایگاه های امپریالیسم هستند. ترکیه از آن پایگاه هایی است که در آن زلزلی هم، به صورتی که در کشورهای دیگری-تواند وجود داشته باشد، نیست. ترکیه تکیه گاه محکم امپریالیسم آمریکا است با ۲۸ پایگاه نظامی و با یک سیاست کاملاً ضد انقلابی و ضد مردمی، با یک سیاست فاشیستی - نظامی. چطور چنین کشوری ناگهان تبدیل می شود به

چند نقطه؟! ما انتظار داریم که پاسخ‌گوی روزنامه «جمهوری اسلامی لاقل» این چند نقطه را بعداً اصلاح کند و نام واقعی‌شان را بگوید. این است واقعیت نبردی که در لبنان اکنون در جریان است.

استعفای ژنرال هیگ نشانه تشدید تضادها در اردوگاه امپریالیستی است

و اما به‌نظر ما کناره‌گیری ژنرال الکساندر هیگ بی‌ارتباط با جریانات لبنان نیست. ولی این‌که آیا این کناره‌گیری در چه جهت است، آیا هیگ در سیاست معتدل‌تر بوده و با سیاست ریگان و واین‌برگر، که سیاست‌جنون-آمیز اعمال زور در همهٔ مناطق دنیا است، از مواضع معتدل‌تری مخالفت داشته یا نه، مسائلی است که باید در آینده حل بشود. آن‌چه که امروز می‌شود گفت، این است که استعفای ژنرال هیگ نشانه وجود تضاد قابل‌توجهی در مرکز ارتجاع جهانی، یعنی در دولت ایالات متحده آمریکا است. چون مسلم این است که اگر ما امپریالیسم آمریکا را سنگر اساسی ارتجاع جهانی بدانیم، در این سنگر اساسی یک مرکز فرماندهی جنایت‌بار فاشیسم‌گرا هم هست، و آن عبارت است از دولت کنونی آمریکا. دولت کنونی آمریکا، در دست حزب جمهوری‌خواه است، که آن‌را جناح "باز" هم می‌گویند. ولی در خود حزب جمهوری‌خواه هم یک جناح معتدل‌تر هست و یک جناح افراطی‌تر. دولت کنونی در دست جناح افراطی حزب جمهوری‌خواه است. در داخل آن هم بین هیگ‌ها و واین‌برگرها و ریگان‌ها توافق پیدا نمی‌شود و تناقض به جایی می‌رسد که امکان همکاری با یکدیگر را ندارند. این البته در مجموع خود خیلی شادی‌آور است، صرف‌نظر از این‌که بعضی‌ها می‌گویند رفتن هیگ دلیل این است که سیاست آمریکا باز هم از این‌که هست حادث‌تر و شدیدتر خواهد شد و به‌طرف بیشتر ارتجاعی خواهد رفت، یا این‌که بگوییم نه، این‌طور هم نباشد. صرف‌نظر از این اظهارنظرها، که ممکن است درست یا غلط باشد، همین که تضاد در این دستگاه به‌وجود آمده، و این تضاد به‌حالتی رسیده که نتوانسته هم‌آهنگی این‌ها را با هم حفظ کند، دارای اهمیت بسیار زیاد جهانی است. به این ترتیب، ما اگر به‌مسئله استعفای هیگ در چارچوب تشدید تضادها در اردوگاه امپریالیستی برخورد کنیم، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، تا به‌اختلاف نظر فقط در مورد تجاوز اسرائیل به لبنان، یا این‌که هیگ با تشدید محاصره اقتصادی آمریکا علیه اتحاد شوروی مخالف یا موافق بود.

ما الان با یک پدیده در حال رشد بسیار شادکننده‌ای در جهان سرمایه‌داری روبرو هستیم، و آن عبارت است از پدیده تشدید تناقضات درونی امپریالیسم. ما این تناقضات را به‌ویژه در برخوردهایی که الان بین جبهه متحد اروپای غربی - ژاپن و آمریکا به‌وجود آمده، می‌بینیم، تاجایی که در مجالس کشورهای مثل آلمان غربی، حتی گروه مخالف دولت، یعنی حزب سوسیال مسیحی آلمان فدرال، که همیشه از گرایش فوق‌العاده شدید تبعیت از آمریکا پیروی می‌کرده، در مقابل آمریکا قرار گرفته است. و از همه این‌ها تعجب‌انگیزتر این است که حتی خانم تاچر هم دیگر دیروز رسماً در مقابل سیاست آمریکا قرار گرفت و سیاست آمریکا را در زمینه همین فشاری که برای محاصره اقتصادی شوروی وارد می‌آورد، نادرست و خطرناک تلقی کرد؛ یعنی امپریالیسم آمریکا با سیاست احمقانه حرکت سریع به طرف تدارک جنگ جهانی و تشنج‌فزایی در دنیا، حتی در داخل اردوگاه خودش، در داخل نزدیک‌ترین دوستان خودش هم به‌کلّی منفرد شده است. ژاپن، آلمان غربی، انگلستان، فرانسه و ایتالیا... همه رسماً اعلام کرده‌اند که با دستورات آقای ریگان مخالفند و از آمریکا تبعیت نمی‌کنند و حتی در نظر دارند که علیه تصمیمات ریگان به دیوان‌لاشه شکایت کنند! این نشانه خیلی خوبی است. ما خیلی خوشحالیم از این پدیده و از این جنگی که در دنیای امپریالیسم در گرفته است. البته این نشانه این نیست که امپریالیسم انگلستان، امپریالیسم آلمان غربی و... انسان دوست شده‌اند. نه، این‌ها اختلافی است که در شیوه‌های خودشان برای نگهداری سلطه و آقای امپریالیسم در جهان دارند. این‌ها می‌گویند این شیوه‌ای که آقای ریگان در پیش گرفته، به اصطلاح خودمانی، "خرخری" است! این شیوه پیشرفت ندارد، بلکه شکست شدید به وجود می‌آورد. نمونه‌هایش را هم می‌گویند. مثلاً می‌گویند که این همان شیوه‌ای است که آمریکا در ویتنام در پیش گرفت و دنیا را تجهیز کرد برای از بین بردن کشور سوسیالیستی ویتنام، ولی با شکست مطلق روبرو شد. نتایج آن شکست برای امپریالیسم آن قدر فاجعه‌آمیز بود، که امپریالیسم دیگر نباید چنین تجربه‌ای را دومرتبه تکرار کند. این‌ها گروه عاقل‌تر دشمنان بشریت هستند. در میان دشمنان بشریت گروه دیوانه پیدا می‌شود، مثل فاشیسم آلمان هیتلری، و گروه عاقل‌تر هم پیدا می‌شود. البته این گروه عاقل‌تر، موقعش که رسید، هیچ از آن یکی در جنایت‌کردن کمتر ندارد. ما امپریالیسم انگلستان را با تمام جنایاتش در تاریخ به اندازه کافی شناخته‌ایم. امپریالیسم آلمان و فرانسه را هم شناخته‌ایم. ما امپریالیسم فرانسه را در ویتنام شناخته‌ایم، در الجزایر شناخته‌ایم. امپریالیسم فرانسه هیچ تفاوتی با امپریالیسم آمریکا ندارد؛ فقط در مرحله کنونی آن‌ها با دشواری‌هایی روبرو می‌شوند، که این

دشواری آن‌ها را به اتخاذ روش عاقلانه‌تر و متین‌تر و با تامل‌تری وامی‌دارد . پس به این ترتیب ، آنچه که ما را شاد می‌کند ، این است که اوضاع دنیا آن قدر به سود نیروهای ضد امپریالیستی عوض شده ، که بخشی از امپریالیسم به فکر کردن افتاده که : شیوه‌هایی که ما تا پیروز داشته‌ایم ، تا دیروز هم حتی خودمان اعمال می‌کردیم ، ممکن است خیلی زیاد کاربر نباشد . این است علت آن شادی بزرگی که ما می‌توانیم داشته باشیم . ما مطمئن هستیم که این علت ، یعنی تغییر تناسب نیروها به سود جبههٔ ضد امپریالیستی و به‌زیان امپریالیسم ، هر روز نیرومندتر خواهد شد . و سال‌های آینده بدون تردید سال‌های پیروزی‌های باز هم بزرگ و شگفت‌انگیز جبههٔ نیروهای ضد-امپریالیستی در سراسر جهان خواهد بود . امید ما این است که میهن ما ایران یکی از صحنه‌های این پیروزی‌های باز هم بزرگ‌تر بر امپریالیسم باشد ؛ یعنی انقلاب ایران بتواند گام‌های بزرگی در راه مبارزهٔ بزرگی که در پیش گرفته ، و موفقیت‌های چشم‌گیری هم به دست آورده ، به طرف جلو بردارد .

امپریالیسم آمریکا در صدد ایجاد یک سیستم تحت‌الحمایگی جمعی جدید امپریالیسم جهانی در مناطق مهم مواد خام استراتژیک در "دنیای سوم" است

ولی ما به توطئهٔ حملهٔ اسرائیل به لبنان از جهت دیگری هم بایستی توجه کنیم . امپریالیسم آمریکا در دوران اخیر به نظریه جدیدی رسیده ، این نظریه جدید را با متفقین خودش هم در میان گذاشته و موافقت آن‌ها را هم جلب کرده است . این نظریه جدید عبارت است از : ایجاد یک سیستم تحت‌الحمایگی جمعی جدید امپریالیسم جهانی در مناطق مهم مواد خام استراتژیک در "دنیای سوم" . این جمله را امیدوارم که دوستان شنونده ما یک بار دیگر دقیق بشنوند و خوانندگان شهم یک بار دقیق بخوانند ، برای این که با اهمیت آن ، ما دوباره توجه خواهیم کرد .

در تحلیل جالبی که در فوریه ۱۹۸۱ از طرف یک مرکز جمعی تحقیقاتی آمریکا و انگلستان و فرانسه و آلمان فدرال برای سال‌های هشتاد ، یعنی ده ساله‌ای که ما الان در آن گام گذاشته‌ایم ، تهیه شده ، به این مسئله توجه شده است که :

تجربهٔ سال‌های هفتاد بی‌اثری شیوهٔ سرکوب کردن جداگانهٔ جنبش‌های رها بی‌بخش ملی در مناطق زرخیز جهان ، در مناطقی که منابع مواد خام اولیه است ، را نشان داده ، به این معنی که : ما می‌رویم درجایی جنبش را سرکوب

می‌کنیم، ولی بعد از چند سال دو مرتبه جنبش در آن جاری شده می‌کند. نمونه‌اش، که نمونه خیلی مهم و کلاسیکی است، خود ایران ماست. سرکوبگری انقلاب ایران در سال‌های ۳۲ - ۳۰، که با کودتای ۲۸ مرداد و تحکیم رژیم شاه انجام گرفت، در تاریخ برای امپریالیسم نمونه فوق‌العاده جالبی بود، زیرا امپریالیسم توانست یک جنبش فوق‌العاده مردمی را سرکوب کند و خلق ما را برای سی سال زیر سلطه وحشتناک اختناق نگاه دارد و به خیال خود "جزیره ثبات" بسازد. ولی بعد معلوم شد که این "جزیره ثبات" زیرش خیلی لقی است و می‌تواند به یک مرکز بزرگ زلزله خیز تبدیل شود. نمونه این‌ها یکی نیست. ما می‌بینیم که در بعضی از کشورها ده بار کودتای ارتجاعی شده و باز نیروهای انقلابی توانسته‌اند در آن جا پیروز شوند. در عراق، در سوریه، در مصر ما شاهد چنین تحولاتی بوده‌ایم. در کشورهای آفریقایی و در کشورهای آمریکای لاتین هم دیده شده است که جنبش در یک جا سرکوب می‌شود، ولی در کشور پهلویش نومی‌کند. در آمریکای لاتین در همان جایی که زیر دماغ آمریکاست، ما یادمان است که هم‌زمان با جنبش ملی کردن نفت در ایران، در گواتمالا هم جنبش ضد امپریالیستی بسیار نیرومندی بهره‌بری دکتر آرینس موفقیت‌های بزرگ پیدا کرد. ولی امپریالیسم توانست آن را هم مثل ایران با یک کودتای نظامی سرکوب کند و از بین ببرد. اما جنبش در کوبا سر بلند کرد و کوبا را امپریالیسم نتوانست از بین ببرد. جنبش نیکاراگوئه سر بلند کرد و نیکاراگوئه را امپریالیسم نتوانست از بین ببرد. جنبش در السالوادور دارد سر بلند می‌کند و در گواتمالا هم دو مرتبه آتش شعله‌ور شده است. امپریالیسم در این جاها دیگر نمی‌تواند جنبش را سرکوب کند. بعضی از مناطق، مثل نامیبیا، مثل جنوب شرقی آسیا، مثل خلیج فارس، برای امپریالیسم مناطق فوق‌العاده مهم استراتژیک از نقطه نظر مواد خام، سوخت، فلزات، کیمیا یا منابعی مثل الماس و غیره است. در این تحلیل پیش‌بینی می‌شود که ما بایستی برای آینده شیوه استعمار جمعی یا شیوه ایجاد ارتش متحدی از پنج کشور بزرگ جهان، یعنی آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان فدرال و ژاپن را به کار بریم، و این ارتش می‌بایستی با کمک حکومت‌های دست‌نشانده‌ای که در این مناطق هستند، با انعقاد قرارداد با این حکومت‌ها، سلطه امپریالیسم را بر این مناطق تأمین و تضمین کند. تشکیل "سپاه واکنش سریع" آمریکا هم جزئی از این نقشه عمومی است. الکساندر هیک در سپتامبر ۱۹۸۰، وقتی که قرار بود وزیر خارجه شود و از سیاست دولت جدید ریگان در سنا دفاع کند، به‌طور صریح گفت که ایالات متحده آمریکا به طرف یک دوران جنگ‌ها برای منابع طبیعی پیش می‌رود؛ یعنی مسئله اساسی دوران آینده برای امپریالیسم آمریکا عبارت است از

حفظ و دست یافتن به منابع طبیعی، و برای این کار احتمال زیاد برای بروز جنگ‌ها وجود دارد و آمریکا بایستی خود را برای این جنگ‌ها حاضر کند. تمام سیاست بعد از ۱۹۸۰ دولت ریگان هم در جهت ایجاد نیروی نظامی برای مسلط شدن بر این مناطق است. در تحلیل گفته شده که مهم‌ترین این مناطق هم عبارت است از خلیج فارس. اگر ما (مقصود امپریالیسم آمریکا است) بتوانیم سلطه امپریالیستی را در خلیج فارس برقرار کنیم، ثبات تزلزل - ناپذیرش را، آسیب‌ناپذیری‌اش را در برابر جنبش‌های خلقی بتوانیم تأمین کنیم، در مناطق دیگر جهان هم آسان‌تر می‌توانیم سیاست خودمان را از پیش ببریم.

ما می‌بینیم که این سیاست امپریالیسم یواش یواش در خاورمیانه شروع شده است به پیاده شدن. اولین نمونه‌اش عبارت است از شبه جزیره سینایی، که اسرائیل تسخیر کرده بود. اکنون این شبه جزیره، با موافقت حکومت خائن مصر و با موافقت اسرائیل، که دست نشانده آمریکا است، تبدیل شده است به پایگاه نیروهای چند ملیتی. بیش از ۶۰ درصد نیروهایی که در آن جا هستند، از آن آمریکا است. بقیه‌اش هم از کشورهای اروپای غربی هستند، یعنی از فرانسه، از انگلستان، از آلمان فدرال (نمی‌دانم آلمان فدرال شرکت کرده یا نه، ولی قرار است شرکت کند). این عبارت است از پایگاه اول. حالا ما می‌بینیم که اسرائیل عین همین پیشنهاد را برای لبنان می‌کند. اسرائیل پیشنهاد می‌کند که در لبنان نیروهای چند-ملیتی از آمریکا و دوستان آمریکا تشکیل شود. البته اسرائیل حاضر نیست نیروهای چند ملیتی را، که سازمان ملل متحد معین کند، قبول کند. اسرائیل شرط می‌گذارد که ما فقط نیروهای آمریکا و دوستان آمریکا را قبول می‌کنیم، نه هر نیرویی را، یعنی نقشه سینایی قرار است در لبنان هم پیاده شود. با رفتن دو لشکر از پاکستان به عربستان سعودی، که فعلاً حافظ واقعی مناطق نفت خیز عربستان سعودی هستند، و با وجود افسرهای آمریکایی به نام مشاور یا مستشار در عربستان سعودی، که رهبری واقعی این نیرو را دارند، ظاهراً اجرای این نقشه در عربستان سعودی هم شروع شده است، در عمان هم که انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها پایگاه دارند. یعنی تمام منطقه دارد تبدیل می‌شود به پایگاه نظامی امپریالیسم جهانی به اشکال مختلفه، که در واقع اجرای همان نقشه استراتژیک ایجاد تحت - الحماگی جمعی امپریالیسم از نوع جدید است.

در این تحلیل گفته می‌شود که غیر از مقابله با "خطر تجاوز شوروی" این "نیروی صلح"، که نیروی چند ملیتی است، در موارد زیر باید وارد عمل شود:

۱- در صورتی که رقابت‌های ملی در خلیج فارس به جنگ انجامد، بخش دریایی این نیرو می‌تواند راه تنگه هرمز را دور از خطر نگاه دارد؛ یعنی اگر بتوانند دو کشور را در این جا به جان همدیگر بیندازند، این نیرو وارد صحنه می‌شود. ما می‌بینیم که تحمیل جنگ به ایران بسا تجاوز عراق، یکی از این حلقه‌هاست، یعنی ایجاد یک وضع متزلزل و بی‌ثبات در منطقه، که زیر چتر آن امپریالیسم آمریکا بتواند این نیروی چند-ملیتی را وارد عمل کند، به عنوان این که می‌تواند خط عبور نفت را محفوظ نگاه دارد.

۲- در صورت بروز برخوردهای داخلی در کشورهای منطقه، که منافع غرب را به خطر بیندازد، این نیرو می‌تواند به سود آن نیروهایی که طرفدار غرب هستند، وارد عمل شود.

۳- در صورت رویدادهای گوناگون احتمالی، که ضرورت واکنش سریع نیروهای مسلح را برای نگهداری منابع نفت مطرح سازد.

این‌ها وظایف فوری این نیروهای چندملیتی است که الان در شرف به وجود آمدن است و اولین گام‌های اساسی برای تشکیل آن برداشته شده است. این تحلیل استراتژیک آمریکایی وظیفهء درازمدت این نیرو را ایجاد شرایط سیاسی باثبات و تضمین شده در مناطق بحرانی جهان و وظیفهء فوری این نیروی چند ملیتی را، تأمین ثبات در خلیج فارس می‌داند. این است ریشهء اساسی حملهء اسرائیل به لبنان و تمام بقیهء سیاست‌هایی که آمریکا در منطقه و در ایران الان دارد عمل می‌کند: محاصرهء اقتصادی، تجاوز عراق به ایران، تمام فشارهایی که آمریکا به ما وارد می‌آورد، تحریکاتی که در داخل می‌شود، ترورهایی که انجام می‌گیرد، خرابکاری اقتصادی که عوامل آمریکا و لیبرال‌ها در دستگاه دولتی انجام می‌دهند. تمام این‌ها در این نقشه هست.

برگرداندن ثبات تضمین شده در خلیج فارس - این هدف اساسی امپریالیسم آمریکا است، که اگر ما آن را درک کنیم، آن وقت در برخوردها و برداشته‌ها و قضاوت‌ها و ارزیابی‌های بسیاری از مسئولان ما درباره مسائل منطقه و جهان و مناسبات ما با کشورهای منطقه، بایستی تجدیدنظر شود. آن وقت است که بایستی مسئلهء حملهء اسرائیل به لبنان درست در همان چارچوبی مورد بحث قرار بگیرد، که تحریکات پاکستان و امثال آقای گلبدین حکمت یار یا محسنی و غیره (که افشاگری‌های اخیر چهرهء واقعی آنها را نشان داده است) علیه دولت افغانستان، همهء این‌ها در یک چارچوب بایستی اندازه‌گیری شود، نه این که از یک طرف حملهء اسرائیل به لبنان محکوم شود و علیه اسرائیل مبارزه شود، و از طرف دیگر به یک

عمل آمریکا در منطقه، که در همان جهت است بدون هیچ گونه تفاوت، یعنی کار پاکستان و تمام نیروهای متحدش علیه دولت مردمی افغانستان مورد پشتیبانی قرار گیرد. این یک بام و دو هوا در سیاست امروز جهان نمی تواند نتایج زیان بخش برای انقلاب ما نداشته باشد.

خلق قهرمان فلسطین سرانجام پیروز خواهد شد.

و اما در مورد خلق فلسطین، حزب ما و تمام مردم ایران همیشه هم - دردی فوق العاده زیاد با خلق فلسطین داشته اند. خلق فلسطین یکی از خلق هایی است که خیلی درد و رنج کشیده.

البته اگر از لحاظ تاریخی نگاه کنیم، همهء خلق ها این درد و رنج ها را کشیده اند و خلق فلسطین یگانه نیست. ولی خلق فلسطین علاوه بردردها و رنج هایی که خلق های دیگر در محل ثابت سکونت خود کشیده اند، درد و رنج آوارگی مکرر را هم اضافه دارد. ولی به هر حال اگر ما درد و رنج خلق های سیاه پوست را در آفریقا و در تاریخ نگاه کنیم، خلق خودمان را در تاریخ خودمان نگاه کنیم، کلیهء خلق های جهان را نگاه کنیم، هم آنهایی که امروز آزاد شده اند و هم آنهایی که امروز دارند برای آزادی می جنگند، تلفاتی که خلق ویتنام و خلق الجزایر داده اند برای این که به آزادی برسند، آن وقت می بینیم که خلق فلسطین هم مثل خلق های دیگر این درد و رنج را می کشد. خیلی از خلق ها هستند که درد و رنج شان هنوز پایان نیافته و هنوز هم درد و رنج زیادی بایست بکشند، تا به آزادی برسند. رسیدن به آزادی راه آسانی نیست. خیلی ایثار، گذشت و تلفات برایش لازم است. ممکن است این جا و آن جا، در شرایطی که از لحاظ داخلی و خارجی خیلی مساعد است، خلقی آسان تر و با تلفاتی کمتر بتواند به آزادی برسد، ولی به طور عمده این طور نیست. به طور عمده و به طور کلی برای رسیدن به آزادی باید از گذرگاه پررنجی عبور کرد.

ما امیدوار هستیم که خلق فلسطین با مقاومت خود، با رشد آگاهی خلق های عرب در کشورهای که اکنون حکومت های ارتجاعی در آن جا حکومت می کنند و همسایه های فلسطین هستند، و بدون کمک آنها آزادی خلق فلسطین خیلی خیلی دشوار است، با رشد نیروهای مترقی در سراسر جهان و همبستگی این نیروها با خلق فلسطین، این دوران رنج کوتاه تر شود. ولی مسلم این است که ما از آن افرادی نیستیم که با خوش بینی

ساده حکم کنیم که این دوران رنج کوتاه است و به زودی خاتمه خواهد یافت. به نظر ما، با در نظر گرفتن وضعی که الان در خاورمیانه هست، این دوران رنج هنوز چند سالی ادامه پیدا خواهد کرد، تا شرایط مساعد در منطقه خاورمیانه برای وارد آوردن یک ضربه خیلی قاطع به امپریالیسم جهانی آماده شود. به ویژه در مصر، در عربستان سعودی، در اردن بایستی شرایط برای رشد جنبش ضد امپریالیستی و استقلال طلبانه آماده شود، تا با نیروی مشترک این خلق‌ها به صهیونیسم جنایت کار لجام زده شود و شرایط برای آزادی خلق فلسطین تامین شود. ولی برای این لازم است که نیروهای رهایی بخش در این منطقه، این تشنت، این چنددستگی، این اشتباه در ارزیابی دوستان و دشمنان واقعی را ترک کنند و در جهت اتحاد همه نیروها، صرف نظر از موضع گیری‌های سیاسی، صرف نظر از موضع گیری‌های ایدئولوژیک، گام بردارند. تنها با اتحاد تمام نیروها، صرف نظر از تفاوت‌های مذهبی و اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیک است که می‌شود امپریالیسم را در این منطقه به عقب نشینی واداشت. هرگونه نفاق-افکنی در این زمینه، در هر جهتی که انجام گیرد، فقط آبی است که به آسیاب امپریالیسم ریخته می‌شود.

برای این که من در آخر این بحث درباره فلسطین، نمونه‌ای از درد و رنج مردم فلسطین را، که مربوط به دیروز و پریروز نیست، بلکه سال‌های سال است که ادامه دارد، به رفقا بدهم، شعر بسیار زیبایی از یک شاعر مترقی فلسطین به نام "معین بسی سو" (یا چیزی شبیه این، چون ترجمه از زبان آلمانی شده، نتوانستیم شکل دقیق این اسم را پیدا کنیم، بعد از پیدا کردنش، به اطلاع دوستان خواهیم رساند) را می‌خوانم. او شاعری است که به عنوان انقلابی ۸ سال از زندگی خود را در زندان مصر گذرانده و همواره در مبارزه خلق فلسطین شرکت داشته است. این شعر زیبا فقط بیان گوشه‌ای از درد و رنج فلسطینی‌هاست.

ما هرگز نمی‌میریم!

مرا در سیاه چال خواهند افکند .
مرا به جهنم زنجیرها خواهند کشید .
ای برادران ! خانه مرا جستند ،
اما چیزی نیافتند . . . جز کتاب

و مشتى پوست و استخوان ؛ برادران و خواهرانم را ،
خفته در کنار پدر و مادر .
با لگد بيدارشان كردند ،
و در چشمشان ، برق خشم افروختند .

اکنون اسير دژخيمانم .
مى خواهند مرا در زندان بفرسایند ،
اما چهره پدرم ، هم پنهان در ياد مانده است ،
که مرا با حربهء اميد ، مسلح مى ساخت
و مادرم . . . مادرم ؛ آن شيون بلند
و برادران و خواهرانم ؛ فريادگشان به دامن مادر آويخته
و همسايه هاى گرداگرد مادرم ،
که پسرانشان در زندان بودند .

در زير آزار سربازان
دستم را ، گران بار از زنجير ، بلند كردم
و به سوى عزيزانم فرياد برآوردم : باز خواهم گشت
با ارتش رفيقان ، با سپاه توفان .
در گذرگاه كوچه ، كارگرى را مى بينم
— پرچم دار پيروزمند انقلاب را —
که با دستى پولادين به من اشاره مى کند
و از دست ديگرش ، جرقهء آتش مى جهد .

اکنون ، صدها دوست ، احاطه ام کرده اند
و در ميان مشت هاى افراشتهء آنان ، مشت خود را بر مى افرازم .
درمى يابم که نيرومند هستم
و تنگناى سلول را درهم خواهم شکست .

ما نخواهيم مرد . آرى ، ما زنده خواهيم ماند ،
حتى اگر زنجير ، استخوانمان را بفرساید
و تازيانهء دژخيم ، پاره پاره مان کند
و حتى اگر به آتش بسوزندمان .
آرى ، ما هرگز نمى ميريم ، بلکه
ريشهء مرگ را هم از روى زمين برخواهيم کند .

خلق فلسطین این رنج‌ها را کشیده و می‌کشد، و این رنج‌ها یک سال و دو سال هم نیست. مبارزان فلسطینی از سال ۴۹، که حکومت اسرائیل تشکیل شد، تا کنون، نه فقط به وسیله اسرائیلی‌ها، بلکه به وسیله مصری‌ها، به وسیله اردنی‌ها، به وسیله حکام دست‌نشانده آمریکا در کشور-های عربی، تحت همین شرایط قرار گرفته‌اند. قتل عام فلسطینی‌ها در اردن دست کمی از قتل عام فلسطینی‌ها در لبنان نداشت. این جنایات علیه خلق فلسطین، هنوز نتوانسته است این خلق را از بین ببرد و اراده‌اش را برای مبارزه در راه آزادی متزلزل کند. ما پیروزی خلق فلسطین را از صمیم قلب خواستاریم.

امپریالیسم آمریکا می‌خواهد یک جنگ فرسایشی طولانی را به جمهوری اسلامی ایران تحمیل کند.

پرسش: عقب‌نشینی عراق را از مناطق اشغالی ایران چگونه باید ارزیابی کرد و چه پیامدهایی می‌تواند داشته باشد؟
پاسخ: به نظر ما، درباره این مسئله چند نکته را باید یادآوری کرد: اول این که هم تجاوز عراق و هم اکنون تصمیم صدام به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی را باید در چارچوب تمام منطقه و در ارتباط با همه عواملی که در رویدادهای منطقه اثر می‌گذارند، بررسی کنیم. هیچ‌کدام این‌ها عنصر منفرد و مجزایی نبودند، نه تجاوز عراق به ایران و نه عقب‌نشینی عراق از ایران.

دوم این که، همان طور که من بارها و بارها گفته‌ام، حلقه اساسی رویدادهای منطقه، مناسبات امپریالیسم و ارتجاع جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با انقلاب ایران است. یعنی تجاوز عراق به ایران و تمام جنگ دو ساله تحمیلی جزئی از نقشه امپریالیستی برای شکست انقلاب ایران و سرنگونی حاکمیت انقلابی در ایران بوده است. در این باره می‌شود دلایل کاملاً جالب و گویایی باز هم از خود منابع آمریکایی آورد. "صدای آمریکا" در روز اول تیر ماه ۱۳۶۱ مقاله بسیار جالبی را منتشر کرد درباره گزارش "مرکز مطالعات استراتژیکی بین‌المللی دانشگاه جورج تاون درباره جنگ عراق و ایران". گزارش این مرکز فوق‌العاده مهم تحقیقاتی، که استراتژی سیاسی امپریالیسم آمریکا را بررسی می‌کند و خط می‌دهد، تحلیل بسیار جالبی دارد از سیاست آمریکا در مورد جنگ

عراق علیه ایران، که مادر این چارچوب می‌توانیم مسائل جنگ و تجاوز و حمله و عقب‌نشینی و مجموعه سیاست آمریکا را بهتر بفهمیم. نکاتی که من می‌گویم عیناً از این گزارش گرفته شده است. گزارش (به نقل از " صدای آمریکا ") می‌گوید :

" ۱- جنگ خلیج فارس به سود عربستان سعودی، اسرائیل و ایالات متحده آمریکا است .

۲- صدام حسین، مرد نیرومند اعراب، احتمالاً به دلیل پیروزی‌های ایران بر نیروهایش، قدرت خود را از دست نخواهد داد .

۳- جنگ نزدیکی بیشتری را بین عراق و رژیم‌های محافظه‌کار خلیج فارس به وجود آورده و تهدید ایران موجب تشکیل محور اردن - عراق - عربستان سعودی شده است و امروز مناسبات عراق با کشورهای خلیج فارس در اوج خود قرار دارد .

۴- شورای همکاری خلیج فارس به رهبری عربستان، بغداد را به داخل برنامه‌ریزی نفتی خود کشانده است . شکست‌های نظامی عراق به تهدید آن کشور علیه رهبری سعودی در خلیج فارس پایان داد . اما ایران هم — پنهان تهدیدی برای کشورهای کوچک خلیج فارس به‌شمار می‌آید .

۵- جنگ ایران و عراق از راه کاهش تهدید اعراب و منزوی کردن سوریه، منافع امنیتی اسرائیل را بیشتر حفظ کرده است .

۶- ایران و عراق احتمالاً به تجدید تسلیحاتی خود خواهند پرداخت . یک مسابقه تسلیحاتی آغاز خواهد شد، که در آن احتمالاً قدرت‌های بزرگ درگیر خواهند بود .

۷- در این میان اگر صدام سقوط کند و اوضاع ناآرامی در عراق به وجود آید، منافع اقتصادی غرب آسیب خواهد دید .

۸- گسترش مناسبات عراق و آمریکا ادامه خواهد یافت و مناسبات واشنگتن و بغداد، به دلیل بی‌میلی مسکو از ارسال اسلحه به عراق در طول جنگ، گرم‌تر شده است .

در این گزارش به دولت ایالات متحده توصیه شده است که حمایت خود را از پاکستان و ترکیه افزایش دهد، تا بتوانند با فشارهای احتمالی علیه کشورهای عربی خلیج مقابله کنند . "

به نظر ما این گزارش خیلی گویاست و فوق‌العاده دقیق به بسیاری از سئوالاتی که درباره جنگ عراق علیه ایران می‌تواند مطرح شود، پاسخ می‌دهد .

به این ترتیب، ما فکر می‌کنیم که عقب‌نشینی صدام، یعنی تصمیم صدام به بیرون کشیدن سربازان خود از مناطق اشغالی در خاک ایران،

باید به عنوان عنصری از همین استراتژی امپریالیسم و ارتجاع منطقه به حساب گذاشته شود.

سوم این که، نقشه امپریالیسم این است که در صورت ورود ارتش ایران به خاک عراق، با دادن همه کمک‌ها و امکانات به عراق، تا حد پشتیبانی از راه حملات گسترده هوایی به مراکز اقتصادی کشور ما، یک جنگ فرسایشی طولانی را به ما تحمیل نماید، و در سایه این جنگ مواضع خود را برای حملات قطعی آینده به جمهوری اسلامی ایران، هم از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی در جهان و هم از لحاظ نظامی در منطقه، تحکیم کند. به نظر ما، توجه به نکته آخر گزارش "مرکز مطالعات استراتژیک"، یعنی نقش ترکیه و پاکستان، با در نظر گرفتن کمک‌های بلاعوض عظیمی که امپریالیسم آمریکا در سال‌های آینده، از لحاظ نظامی، به ترکیه و پاکستان می‌کند، دارای اهمیت فوق‌العاده است.

به این ترتیب، ما در این باره فقط می‌توانیم آن چیزی را که تا به حال گفته‌ایم، تکرار کنیم که: توطئه بسیار خطرناک و دامنه‌داری در برابر ما در شرف تکوین است، و ما با احساس کامل مسئولیت تاریخی، این مسئله را یادآوری می‌کنیم و امیدوار هستیم که حاکمیت جمهوری اسلامی، با توجه به همه جوانب و با به حساب گذاشتن همه واقعیات منطقه و جهان ما، اقدامات خود را طرح‌ریزی نماید، برای این که در این لحظه حساس تاریخی، بایستی به مسائل فوق‌العاده دقیق و با مسئولیت برخورد کرد. گفته‌های امام خمینی هم در چند دفعه اخیر، قبل از شروع ماه رمضان، نشان دهنده توجه دادن امام است به این مسئله مهم، به این مسئله اساسی، که جنگ ایران و عراق باید به عنوان عمده‌ترین مسئله برای تعیین استراتژی سیاسی جمهوری اسلامی در نظر گرفته شود.

ضدانقلاب برای ایجاد و تشدید سوء ظن از طرف مسلمانان انقلابی پیرو خط امام نسبت به حزب توده ایران تلاش می‌کند.

در نشریات مختلف، در سخنرانی‌های مختلف، در بعضی مقالات رادیو، در گفتارهای بسیاری از مسئولین، این مسئله دائما تکرار می‌شود که در سیاست پشتیبانی حزب توده ایران از حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و از خط ضدامپریالیستی و مردمی امام خمینی تردید می‌کنند و حزب ما

را متهم می‌کنند که در این باره، ما سیاست صادقانه نداریم، بلکه سیاست ریاکارانه‌ای داریم. می‌گویند: هدف‌های حزب توده ایران با هدف‌های خط امام به طور کلی نمی‌تواند هیچ انطباقی داشته باشد و تضاد اصولی دارد. می‌گویند: پس حزب توده ایران یک ریگی در کفش دارد و می‌کوشد با فرصت‌طلبی نفوذ خود را در دستگاه جمهوری اسلامی بسط دهد و در لحظه حساس ضربه وارد کند!

برخی این طور می‌گویند. برخی هم می‌گویند: "حزب توده وابسته به سوسیال امپریالیسم روس است" و از خود آزادی عقیده ندارد. "روس-ها" هم دوتا دیگ آتش بار کرده‌اند: در یکی آتش دوستی با جمهوری اسلامی را می‌پزند و در یکی دیگر هم آتش تدارک توطئه علیه جمهوری اسلامی! "روس‌ها" دسته‌های مجهول‌الهویه، "چپ" را دارند مسلح می‌کنند و می‌خواهند علیه انقلاب ایران ضربه وارد کنند!

اینقدر این جو سوء ظن بالا رفته است که حتی افراد واقع بین و وارد در سیاست، نظیر حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، در یکی از صحبت‌هایشان می‌گویند که: اگر سوء ظن داشته باشیم، ممکن است این روس‌ها هم در حوادث گنبد و کردستان دست داشته باشند، یعنی ایشان هم یک جای تردید باقی می‌گذارند، در حالی که مسلماً ایشان بایستی دقیقاً بدانند که چنین سوء ظنی از طرف نیروهای واقعی اصیل پیرو امام، به کلی ناوارد است، و عکس آن صادق است. استدلال هم می‌کنند که چون فداییان، که یک گروه شان در حوادث گنبد و کردستان دخالت داشته‌اند و حالا جناح بزرگی از آنها، اکثریتشان، سیاستشان را عوض کرده‌اند و سیاست دوستی با کشورهای سوسیالیستی و سوسیالیزم جهانی و اتحاد شوروی را در پیش گرفته‌اند، پس می‌توان گفت که شاید این مناسبات در گذشته هم وجود داشته و به این دلیل باید سوء ظن داشت به این که شوروی‌ها در گنبد هم تاثیر داشته‌اند! از این نوع چیزها خیلی زیاد گفته می‌شود. درباره حزب ما هم از این نوع سوء ظن‌ها ده‌ها و ده‌ها بار به اشکال مختلف ابراز شده است. ضمناً می‌دانیم که، از این طرف و آن طرف بدخواهان و قشریون به این سوء ظن دامن می‌زنند. از طرف دیگر ساواکسی‌ها، چه آن ساواکسی‌هایی که خود را مثل کشمیری‌ها جازده‌اند، چه آن ساواکسی‌هایی که در خارج هستند و فقط تحریک می‌کنند، گزارش‌های مختلف می‌دهند، که گویا توده‌ای‌ها مسلح می‌شوند، توده‌ای‌ها تدارک مبارزه مسلحانه می‌بینند و غیره و غیره.

ما می‌دانیم که افرادی از این گزارش‌ها پشت سر هم به مقامات می‌فرستند و در مجالس مختلفه و در مساجد این مسائل تکرار می‌شود. ما

می دانیم که چه توطئه‌ای علیه حزب ما هست .

توطئه قطب‌زاده و توطئه گروه "نیما" که اکنون محاکمه‌اش در جریان است، به خوبی نشان می‌دهد که ضدانقلاب، به چه شکل همیشه کوشش می‌کند که هر قدر ممکن است جو سوء ظن را از طرف نیروهای مبارز مسلمان نسبت به حزب توده ایران تشدید کند و به‌خوبی هم این را می‌داند که حزب توده ایران در پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران و از خط امام خمینی چقدر صادقانه عمل می‌کند. ما اگر درست به بعضی چیزها نگاه کنیم، این واقعیت برایمان روشن می‌شود. همین جریان محاکمه گروه "نیما" را مورد توجه قرار می‌دهیم، که خیلی جالب است. در روزنامه کیهان مورخ ۱۵ تیر ۶۱، که صحبت‌های جلسات این محاکمه بازتاب پیدا کرده، یکی از متهمین اصلی، یکی از گردانندگان این توطئه خطرناک کودتایی، رسماً اعلام می‌کند که:

"در مورد حزب توده معتقد بودیم که پهنند ساعت قبل از اجرای کودتا باید اعضای حزب توده دستگیر شوند، تا فرصت مناسب از آنها گرفته شود و نتوانند دست به کاری برعلیه ما بزنند."

یعنی چه؟ یعنی آنها عمل حزب توده ایران را خوب تشخیص می‌دهند، که اگر ما امکانی پیدا کنیم، همان طور که در گذشته هم امکان پیدا کردیم، چنین توطئه‌هایی را خنثی خواهیم کرد.

این نقش حزب توده ایران است. این آن چیزی است که دشمنان ما هم می‌دانند. و هدفشان چیست؟ هدفشان عبارت از این است که می‌خواهند حزب توده ایران را قلع و قمع کنند. قطب‌زاده هم هدفش این بود، که پس از انجام توطئه قتل امام به عنوان خون‌خواهی امام، حزب توده ایران را قلع و قمع کند. گروه "نیما" هم هدفش این بوده، که قبل از دست زدن به کودتا، حزب توده ایران را قلع و قمع کند، برای این که فکر می‌کرده که در آخرین لحظه امکان دارد که بالاخره توده‌ای‌ها ضربه خود را به آنها وارد کنند. این یک طرف مسئله است. ولی طرف دیگر مسئله هم چیزهایی است که ما در سخنرانی‌های مختلف، در مقالات مختلف، حتی در جدی‌ترین رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی می‌بینیم، که به اشکال مختلفه کوشش می‌کنند که این صداقت حزب توده ایران را مورد سؤال قرار دهند و با تحریف آشکار حقایق تاریخی، عمل حزب توده ایران را در گذشته و حال مورد سؤال قرار دهند و از آن نتیجه‌گیری کنند برای همان هدف، یعنی ایجاد جو سوء ظن از طرف مبارزان مسلمان نسبت به حزب توده ایران.

اگر ما مجموعه این‌ها را نگاه کنیم، به این نتیجه هم باید برسیم که

با کمال تأسف عده زیادی از مبارزان راستین خط امام خمینی در دام این القاعات امپریالیسم و ارتجاع افتاده‌اند و نتیجه عملی که انجام می‌دهند با هدفشان یکی نیست، یعنی آگاهانه نمی‌خواهند که این جور تشدید کنند، ولی چون افتاده‌اند در دام این القاعات و همان را تکرار می‌کنند، نتیجه عمل آنها هم با نتیجه آن کاری که دشمنان انقلاب اعلام می‌کنند، یکی است.

مثلا تاریخ گذشته دور مبارزات جامعه ما، حدود ۶ سال پیش، یعنی دوران قبل از روی کار آمدن رضاخان، دوران اوج جنبش‌های انقلابی در ایران پس از انقلاب اکتبر در آذربایجان، در گیلان و در خراسان را در نظر آوریم. واقعیت تاریخی این است که در آن دوران در این منطقه بزرگ، تحت تاثیر انقلاب بزرگ اکتبر، که توانست ارتجاع روس را در هم بشکند و امپریالیسم روس را به زمین بیفکند و در نتیجه آن تاثیر امپریالیسم را در مناطق شمالی ایران از بین ببرد، جنبش‌های بخش ملی، جنبش استقلال طلبانه، جنبش آزادی‌خواهانه بخصوص در این مناطق، رشد بی‌سابقه‌ای پیدا کرد. در آذربایجان تحت رهبری شیخ محمد خیابانی از مشهورترین روحانیون مبارز آن منطقه، در خراسان زیر رهبری گلنل محمد تقی خان پسپان، یک افسر شرافتمند میهن پرست و در گیلان در یک جبهه وسیع از مبارزان مسلمان تا مبارزان کمونیست.

این نبرد، این خیزش انقلابی در آن دوران سرکوب شد. کی این را سرکوب کرد؟ اتحاد شوروی که با گرفتاری‌های خودش، با جنگ داخلی و مداخله تمام ارتش‌های متفقین، با قحطی، با گرسنگی، با خرابی‌های ناشی از جنگ و جنگ‌های داخلی، که ۳ سال در تمام جبهه، از اقیانوس آرام تا اروپا، طول کشید، روبه‌رو بود و کوچک‌ترین دخالتی در خارج نمی‌توانست داشته باشد. امپریالیسم انگلستان با پشتیبانی امپریالیسم فرانسه و امپریالیسم ژاپن و حتی آلمان شکست خورده توانست تمام جنبش‌های رهایی‌بخش را در منطقه سرکوب کند. عامل واقعی سرکوب تمام جنبش‌های انقلابی ایران هم انگلیس‌ها بودند. گلنل محمد تقی خان را قوام السلطنه به آن روز انداخت. عناصر ارتجاعی مثل قوام السلطنه جنبش را در آذربایجان سرکوب کردند و شیخ محمد خیابانی رهبر جنبش را هم گشتند. در گیلان هم عین همین نیروها همان نقش را بازی کردند. آنها نه تنها در مورد رهبر مسلمانان مبارز، یعنی میرزا کوچک خان، بلکه در مورد کمونیست‌ها هم عین همان سیاست قلع و قمع و کشتار را به کار بردند. این تاریخ به وسیله نویسندگان مرتجع دوران آریامهر تحریف شده، و حالا این تحریف‌ها، که دیگر دروغ بودن آن روشن است، متأسفانه

از طرف بسیاری از مبارزان مسلمان عینا گرفته می‌شود، در انتشارات عینا نقل می‌شود و مبنای تاریخ و مبنای سیاست و قضاوت دربارهٔ هواداران سوسیالیسم علمی در ایران قرار می‌گیرد. و چون به تمام سیاست امروز ما کوچک‌ترین ایراد منطقی نمی‌توانند بگیرند، می‌گویند این سیاست ریا-کارانه است! چون تمام این سیاست درست است، می‌گویند این سیاست ریا-کارانه است! در نتیجه این برخوردها را با ما دارند.

ولی واقعیت چیست؟ واقعیت این است که هم پشتیبانی حزب توده^۱ ایران و سایر پیروان راستین سوسیالیسم علمی از سمت‌گیری‌های اجتماعی-اقتصادی اسلام راستین، که به وسیلهٔ امام خمینی و شاگردان راستین ایشان مطرح گردیده است، و هم پشتیبانی نیروهای انقلابی راستین سراسر جهان از جمهوری اسلامی ایران، که قانون اساسی‌اش بر شالودهٔ همان اسلام راستین پی‌ریزی شده، صادقانه، منطقی، کاملاً طبیعی و قانونمندانه است، و هیچ ریگی هم در کفش ما نیست. علتش هم خیلی روشن‌تر از آن سفسطای است که افراد ناآگاه، یا کم آگاه، یا بی‌اطلاع و یا مغرض می‌کنند. علت آن واقع بینی سیاسی ما انقلابیون هوادار سوسیالیسم علمی است. واقعیت این است که رستاخیز اسلام راستین، اسلام انقلابی، اسلامی که امام خمینی سخنگوی آن است و جنبش آن را رهبری می‌کند، پس از بیش از ۱۳ قرن و نیم موفق شده است که در شرایط مشخص دوران ما، قدرت دولتی را در کشوری به دست گیرد. این جمله فوق‌العاده اهمیت دارد: در شرایط مشخص دوران ما. این که طی بیش از ۱۳ قرن و نیم این اسلام موفق نشد، واقعیتی است که امام خمینی بارها و بارها تکرار کرده‌اند. این که اسلام انقلابی در این دوران بخصوص، آن هم در کشور ایران، یعنی در کشوری که همسایهٔ اتحاد شوروی است، موفق می‌شود به این که قدرت دولتی را در دست بگیرد، یک تصادف تاریخی نیست. این یک قانونمندی تاریخی است، به علل مشخص تاریخی-اجتماعی این پدیده به وجود آمده است. این قدرت دولتی با این ایدئولوژی شروع می‌کند که گام‌هایی در راه تحقق آن هدف‌هایی بردارد، که یک جریان مترقی تاریخی از ده‌ها سال به این طرف در نقاط مختلف دنیا برای آن مبارزه می‌کند. یعنی جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، ضد امپریالیستی، ضد غارت‌گری سرمایه‌داری بیش از صد سال است که در دنیا آغاز شده است. ولی آن چه که ما می‌بینیم، این است که در تمام این جنبش‌های ضد-امپریالیستی، یک سلسله گرایش‌های نزدیک به هم، موافق با هم، که می-توانند گاهی خیلی هم شبیه باشند، وجود دارد، و این دلیل همبستگی آنها است. این که یک جبههٔ متحد ضد امپریالیستی در دنیا وجود دارد

و کشورها و جنبش‌های عضو این جبهه با هم همکاری می‌کنند - هندوستان طرفدار نهرو و گاندی یا اتحاد شوروی پیرو خط‌نشین با هم همکاری می‌کنند - فقط به این علت نیست، که گویا رهبران هند "گول" خورده‌اند و به شوروی "وابسته" شده‌اند، بلکه به این علت است که در جنبش استقلال - طلبانه هندوستان عناصر مشابه و منطقی با جنبش طبقاتی کمونیستی، با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، وجود دارد. چرا مبارزان السالوادور، که واقعا از نظر ایدئولوژیک هیچ چیز مشترکی با مبارزان مسلمان ایرانی ندارند، از انقلاب ما پشتیبانی می‌کنند؟ و چرا ما از آنها پشتیبانی می‌کنیم؟ برای این که آنها برای استقلال خودشان علیه امپریالیسم لیسم آمریکا می‌جنگند و ما هم برای استقلال خودمان علیه امپریالیسم آمریکا می‌جنگیم. پس چرا پیروان سوسیالیسم علمی در ایران نمی‌توانند صادقانه از پیروان اسلام انقلابی در ایران پشتیبانی کنند؟ موارد اتفاق نظر بین ما که به مراتب زیادتر است از مبارزان السالوادور با مبارزان مسلمان ایرانی! این آن قانونمندی است که در موضع‌گیری پیروان سوسیالیسم علمی در ایران و در جهان نسبت به انقلاب اسلامی ایران، نسبت به جهت‌گیری مبارزات اسلام انقلابی در ایران وجود دارد. این‌ها علل کاملا روشن و عینی دارد. وقتی ما گفته‌های امام خمینی و شخصیت‌های برجسته روحانیت مبارز ایران را درباره هدف اسلام انقلابی ایران می‌بینیم، صادقانه معتقد می‌شویم که این اهداف در آن سمتی است که ما هم، با یک برداشت دیگر فلسفی، اجتماعی، سیاسی و یک جهان‌بینی دیگر، در سمت همان اهداف قدم برمی‌داریم. مثلا مسئله عدالت اجتماعی را در نظر بگیریم، که ما آن را مرکز بحث قرار می‌دهیم. ما می‌بینیم که در تمام گفته‌ها و نوشته‌های این اسلام انقلابی، مسئله عدالت اجتماعی واقعا به عنوان مسئله مرکزی قرار می‌گیرد، یعنی پس از این که ما استقلال به دست آورده‌ایم و توانسته‌ایم خودمان را اداره کنیم، مهمترین مسئله ما عبارت است از تامین عدالت اجتماعی در جامعه کنونی ایران. این آن چیزی است که ما از خط امام خمینی درک کرده‌ایم و درک می‌کنیم و از آن پشتیبانی می‌کنیم. خود امام می‌گویند:

"هریک از انبیا که آمده‌اند، برای عدالت آمده‌اند و مقصدشان هم این بود که اجرای عدالت را در همه عالم بکنند، لیکن موفق نشدند."
(از گفتار امام خمینی به مناسبت ۱۵ شعبان ۱۳۶۰)

شهید مطهری در درس‌هایی که می‌داد، صریحا گفته‌است:
"در جلسات گذشته درباره سه رکن اصلی بقا و تداوم انقلاب اسلامی یعنی عدالت اجتماعی و استقلال و آزادی و معنویت اسلامی به اجمال و

اختصار توضیح دادم. امشب درباره رکن اول، یعنی عدالت اجتماعی نکات بیشتری را بیان خواهم کرد.

حالا یک لحظه فکر کنید که یک مسلمان مبارز در یک کشور زیر سلطه نژادپرستان جنایت‌کار آفریقایی قرار بگیرد. در آن جا نبردی هست بین مردم سیاه‌پوست و نژادپرستان. عقاید اجتماعی سیاه‌پوستان چیست؟ آنها نه به اسلام و نه حتی به دین الهی اعتقاد دارند و نه نظریات مبارزان مسلمان ما را دارند. آنها این نظریات را اصلا قبول ندارند، ولی با پلیس جنایت‌کار آفریقای جنوبی در نبرد هستند برای آزادی خودشان، برای استقلال خودشان. ولی در مقابل، سلطه جویان، یعنی نژادپرستان آفریقای جنوبی، مرتب یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روند، هیچ وقت هم به کلیسا رفتنشان ترک نمی‌شود. به احتمال زیاد بسیاری از آنها معتقد به خدا هم هستند. پاپ اعظم هم دائما برای آنها دعا می‌کند. آنها هم برای پاپ دعا می‌کنند.

خوب، این مسلمان مبارز ما در این نبرد، از پلیسی که می‌رود به کلیسا پشتیبانی خواهد کرد، یا از آن سیاه‌پوستی که به خدا اعتقاد ندارد؟ ما فکر می‌کنیم که این مسلمان مبارز حتما از آن سیاه‌پوست حمایت خواهد کرد، چون امام می‌گوید که هر یک از انبیا که آمدند، برای عدالت آمدند، و هدف اصلی آنها عدالت اجتماعی، یعنی از بین بردن آن سیستم بردگی بوده است. پس این مسلمان مبارز حتما به آن سیاه‌پوست بی‌اعتقاد کمک می‌کند، از او پشتیبانی می‌کند، برای این که او در راه انبیا مبارزه می‌کند، در عین حال که اصلا اعتقاد به آن ندارد. این واقعیت است.

ما از دوستان مسلمان مبارز خود، که در یک جو ضد توده‌ای قرار گرفته‌اند، خواهش می‌کنیم که یک بار خودشان را دقیقا در چنین وضعی قرار بدهند و از خود سؤال کنند که: تو اگر در چنین وضعی بودی، چه می‌کردی؟ ما فکر می‌کنیم که بسیاری از آنها که صادق هستند، حتما این طور عمل می‌کردند، که ما فکر می‌کنیم، و آن طور عمل نمی‌کردند، که الان عمل می‌کنند یعنی بعضی از آنها بگویند. و ما این را شنیده‌ایم، چه در زندان، چه در بیرون زندان - که ما ساواکی و آمریکایی و صهیونیست را ترجیح می‌دهیم به کمونیست‌ها، و حاضریم با آنها همکاری کنیم برای آن که کمونیست‌ها را از بین ببریم.

زیاد راه دور نمی‌روم. من بخشی از یک مقاله بسیار مهم را از روزنامه کیهان، مورخ دوم تیرماه ۶۱، به نام "تساوی در اموال، جوهره" مرام پیامبران و ماهیت دین اسلام است"، نوشته آقای محمدرضا حکیمی، که ظاهرا از مدرسین حوزه علمیه قم هستند، برای شما می‌خوانم. نویسنده پس از این که نتیجه می‌گیرد که: "تساوی در اموال، جوهره" مرام پیامبران

و ماهیت دین اسلام است، می‌افزاید:

"با این وصف، جای دریغ بسیار و تأسف بی‌شمار است که برخی از فقها و فضلا، از مالکیت‌ها دفاع می‌کنند، و جلوی تقسیمات نسبتاً عادلانه را می‌گیرند، و از برگرداندن پاره‌ای از اموال و اراضی دارندگان پرتمن، به حقداران و ناتوانان مانع می‌شوند. این، محو جوهر اسلام است، چه آقایان بدانند و چه ندانند. این، کسب نفس انبیا و ائمه طاهریں است؟ کدام فقه است آن فقه، که این‌گونه فاصله‌های عجیب را تصدیق می‌کند، و این‌گونه مالکیت‌های کذایی دوره منحوس ظلم را، کاملاً شرعی و انبیایی می‌شمارد. ای وای بر این وضع، ای وای... در این جریان ضدخدایی، و ضد رضای خدا، و ضد ماهیت دین انبیا (که همواره، به نص قرآن کریم، طرفداران توده‌های محروم و پابرنه‌ها بوده‌اند)، چه کسانی دست دارند؟ برخی فقها و فضلاء بسته ذهن و محدود اندیش، و برخی مذهبی‌های مرتجع— که البته خود تصور می‌کنند که مذهبی‌اند و مذهب‌شناس— و جمعی ایادی مرموز! این ترکیب نامتجانس خطرناک، باعث می‌شود تا آگاهانی که می‌خواهند از مظلومان و محرومان دفاع کنند، و خط انقلاب را اصالت و استواری دهند، و ماهیت ضعیف پرور دین را متجلی سازند، از کار بمانند. من با دو جریان از سه جریان یاد شده کار ندارم، یعنی جریان ایادی مرموز— که می‌خواهند دین را طرفدار مالکیت و سرمایه‌داری و بهره‌کشان معرفی کنند و جوان‌ها و توده‌ها را از انقلاب سرخورده و از اسلام مایوس سازند— و جریان مقدس مایانه سفیه، این دو جریان را باید هوشیاری جامعه، و شور انقلابی مستضعفین و قاطعیت مجریان آگاه نابود سازند. من تأسف از برخی فقها و فضلاء حوزه دیده است. اینان چرا این‌گونه می‌اندیشند؟ ای وای وای، که فقه آل محمد (ص) و فقه علی و اولاد علی— نمونه‌های بی‌نظیر طرفداری از محرومان، و دشمنی با توان‌گران و مال‌اندوزان و بهره‌کشان و تمتع شعاران— کارش به این جا برسد. کارش به جایی برسد که اقتصاد باطل سرمایه‌داری‌های وابسته را به رسمیت بشناسد، یا نوع مالکیت‌های معروف دوران اخیر قاجاریه و سپس ۵۰ ساله اخیر را— با آن چه در آنها بوده و گذشته است — به گونه‌ای بپذیرد؟ شگفتا و دروغاً!"

وقتی ما این نوشته را می‌گذاریم پهلوی گفته دیگری مثلاً از شهید بزرگ هاشمی نژاد، مبارز خستگی‌ناپذیر راه انقلاب کنونی ما، راه امام خمینی، که در یکی از سخنرانی‌های خود علیه فئودالیت از لزوم اجرای اصلاحات ارضی سخن می‌گوید و از لحاظ فقهی و از لحاظ اسلامی افراد مخالف طرح اصلاحات ارضی را — که به تصویب شخصیت‌های بزرگ فقهی مثل آیت‌الله منتظری و آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله مشکینی رسیده — محکوم می‌کند، وقتی ما این نوشته و گفته را می‌گذاریم در کنار نظریات شهید بزرگ انقلاب کنونی ما، آیت‌الله مطهری، که با صراحت نظریاتش را درباره عدالت اجتماعی بیان می‌کند، (در اثری به نام "قیام و انقلاب مهدی (ع)"، که بخشی از آن در

روزنامه «جمهوری اسلامی» مورخ ۱۷ خرداد منتشر شده)، به این نتیجه می‌رسیم که ما با بسیاری از این نظریات در چارچوب عدالت اجتماعی موافقت کامل داریم.

ما باز هم تکرار می‌کنیم: ما برای هرگونه بحث حاضر هستیم، بحثی که تمام مسائل مربوط به تاریخ جنبش ما و تاریخ حزب ما و تاریخ مجموعه «جنبش پیرو سوسیالیسم علمی در ایران» را، چه قبل از حزب توده، ایران، چه در دوران حزب توده، ایران، روشن کند، ما حاضر هستیم که بحثی را که با شهید ازجمنند آیت‌الله بهشتی در تلویزیون شروع کردیم، در هر چارچوب دیگری، حتی در یک بحث داخلی محدود با مسئولین حزب جمهوری اسلامی، با مسئولین سپاه پاسداران، با سایر گروه‌های اسلامی، مثل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و غیره... با نمایندگانی از روحانیت مبارز دنبال کنیم و ثابت کنیم که ارزیابی‌هایی که مبارزان صدیق راه امام خمینی نسبت به حزب ما و سیاست حزب ما دارند، نادرست است؛ و نه تنها نادرست است، بلکه برای حال و آینده انقلاب ما، که از مبارزه مسلمانان انقلابی پیرو خط امام خمینی جدا نیست بسیار زیان‌بخش است.

شهادت توده‌ای‌ها در جبهه جنگ عادلانه برای دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، بهترین گواه صداقت و شجاعت انقلابی آنهاست.

در ارتباط با روش‌های نادرستی که نسبت به حزب ما به کار می‌رود و واقعا گاهی اوقات دردناک است، و در ارتباط با همان بحثی که من الان درباره «صداقت حزب ما و مبارزان حزب ما در راهی که در پیش گرفته‌اند، و برخورد غیردوستانه برخی از مبارزان مسلمان صادق و هم‌چنین بدون تردید عناصر ناپاکی که خودشان را در نهادهای انقلابی جازده‌اند و سیاست توده‌ستیزی را با شدت دنبال می‌کنند و گاهی اوقات به صورت‌های فوق‌العاده زنده‌ای هم عمل می‌کنند، من نکته‌ای را باید بگویم و آن اینست که: توده‌ای‌ها چطور صادقانه و با ایثار هرجا که توانستند، به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران خدمت کرده‌اند. به عنوان نمونه، من آخرین پیام چند تن از مبارزان توده‌ای را، که در جبهه جنگ شهید شده‌اند، می‌خوانم:

رفیق شهید بابک صادقی اقدم، در نامه‌ای به همسرش، ضمن ابراز اطمینان قطعی به پیروزی بزرگ‌امیان آمریکایی می‌نویسد:

"امیدوارم بتوانم دین خود را به انقلاب به‌نحو احسن انجام دهم،

تا شاید بتوانم تاثیری در پیشبرد انقلابمان داشته باشم. مرگیا زندم بودن من مسئله مهمی نیست. مهم پیروزی انقلابمان می باشد.

همسر مهربانم، در صورتی که زنده ماندم، باز همدیگر را خواهیم دید، ولی اگر مردم، تو باید به راهمان ادامه دهی، هرچه باشکوه تر و مقاوم تر به پیش، طوری که مرگ من از نظر کیفی نتیجه مثبتی بر تو بگذارد، و در این صورت چند مسئله را باید یادآور شوم:

عزیزم، به فرزندانم بگو که پدرش چه کسی بوده و در چه راهی مرد. او باید راهمان را، که همانا راه استقلال و آزادی ایران، راه حزب توده ایران می باشد، ادامه دهد. من افتخار می کنم که عضو حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران می باشم. بگذار یکبار دیگر خون توده ای با خون مسلمان انقلابی در آمیخته و راه تشکیل جبهه متحد خلق را هموار سازد. تمام ذرات وجودم سرشار از حزب پرافتخارمان می باشد.

زنده باد امام خمینی رهبر انقلاب پرشکوه ما!

زنده باد حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران!
برقرار باد جبهه متحد خلق!

وصیت نامه رفیق شهید محمد علی مواجی:

"فردا به آواز خواهم رفت تا در نبردی شرکت کنم که مستقیماً علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا است. بی شک شرکت مستقیم در این نبرد برای من، به عنوان یک توده ای، شادی آفرین است. انقلاب بزرگ مردم ایران به رهبری امام خمینی توطئه های متعددی را پشت سر گذاشته و خواهد گذاشت. این انقلاب به مذاق امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و ارتجاع جهانی خوش نیامده است. حزب توده ایران به ما قطب نمایی بخشیده، که می توانیم با تکمیر آن، در این انبوه نبرد وقایع و حوادث، راه خود را آگاهانه انتخاب نماییم. این راه، راه توده های زحمتکش مردم ایران است؛ توده هایی که هم اکنون توطئه ششم امپریالیسم آمریکا را خنثی کرده اند، چه در جبهه و چه در پشت جبهه. راه حزب ما، راه خدمت به خلق هاست. توده ای ها با خون خود بارها و بارها این را به ثبوت رسانده اند. آن که در وجود ما آتش عشق به مردم را برافروخت، حزب بود. آن که به ما درس عشق به آینده را آموخت، حزب بود.

پیروز باد انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی ایران به رهبری امام خمینی!
برقرار باد اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک در جبهه متحد خلق!

زنده باد حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران!

وصیت نامه رفیق شهید حمیدرضا ایرانی:

" حزب من ! این روزها که آخرین روزهای زندگی ام را می گذرانم ، می خواهم در چند کلمه با تو وداع کنم . من زمانی با حزب توده ایران آشنا شدم ، که سرتاسر میهنم را موج توفنده انقلاب و عصیان توده ها فراگرفته بود و می رفت تا بساط سه هزار ساله شاهنشاهی ، این دوران طولانی ظلمت و تاریکی ، استبداد و خفقان ، تبعیض و نابرابری را درهم کوبد . در آن شرایط دشوار و بغرنج ، حزب توده ایران چراغ راهنمای من شد . من بر این باورم که حزب توده ایران ، حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران ، حزبی که سال های متمادی با امپریالیسم و ارتجاع پیکار کرده و بارها و بارها بر زمین افتاده ، زخم ها برداشته ، شکنجه ها دیده و گشته ها داده ، اما هیچگاه درفش انقلاب را بر زمین ننهاد ، سعادت و خوشبختی کارگران و دهقانان و توده های زحمتکش و ستم دیده ، آزادی ها و حقوق مردمی را تامین خواهد کرد . من دوران کوتاه زندگی ام را مدیون حزبم هستم . امیدوارم با هدیه خون خویش شریک راه حزب و انقلاب باشم و نامم در زمره شهدای حزب توده ایران قرار گیرد .
زنده باد حزب توده ایران ! زنده باد ایران !

درود بر امام خمینی رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران !
مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا !

این هاست دوستان عزیز ، نمونه هایی از تربیت حزب ما ، از آن چه که حزب توده ایران به جوانان ما داده و آن چه که آن ها در راه انقلاب ایران ایثار کرده اند . یکی از مبارزان حزبی ما ، به نام عبدالکریم حیاتی هم که جان خودش را ایثار کرده و از شهیدان جنگ است ، در نامه بسیار کوتاهی به پدر و مادر و دوستانش می نویسد :

" سلام عرض می کنم ، من به خاطر رهایی میهن از قید امپریالیست ها به جبهه رفتم . برای من گریه نکنید ، زیرا که شهادت در راه مردم گریه ندارد . من به دستور کمیته مرکزی حزبم ، حزب توده ایران ، همانند هزاران توده ای و مبارز مسلمان به جبهه رفتم ، تا در راه رهایی زحمتگشان بکوشم ."
پدر رفیق شهید ، که یک مسلمان است ، با درد در نامه ای به ریاست دادگاه انقلاب اسلامی ماهشهر ، می نویسد :

" محترما به اطلاع می رساند که فرزند اینجانب حیاتی ، در تاریخ ۶۱/۲/۲۴ ، در محور اهواز - خرمشهر به وسیله ترکش خمپاره مزدوران عراقی به درجه رفیع شهادت نایل گردید . در تاریخ ۶۱/۲/۲۷ جسد آن شهید را به هندیمان آورده و در نهایت بی احترامی به حق شهید و بی اعتنائی به اخلاق اسلامی ، فردی را که صادقانه در راه دفاع از انقلاب اسلامی مردم ایران جان خود را در طبق ایثار نهاده ، در گورستان دور افتاده ای ، در کنار کسانی که در صف ضدانقلاب بوده و اعدام شده اند ، به خاک سپردند و از

آن پس نیز از هیچ کوششی درجهت جلوگیری از برگزاری مراسم عزاداری برای آن شهید خودداری نکرده‌اند. اکنون من پدر آن شهید، دردمند و سوگوار، متحیر و سردرگریان، فرو مانده‌ام که این چه ظلمی است که به‌ما روای دارند؟ ما به‌دادخواهی به‌کجا پناهمیریم؟ آیا آخرو عاقبت جانبازی و پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران و انقلاب اسلامی باید این باشد؟

پسر من در جنگ حق علیه باطل شهید شد. فرزند من داوطلبانه در جنگ شرکت کرد. او می‌توانست مانند خیلی‌های دیگر بمب‌هانه‌ای متشیت شود و جان سالم بدر برد. اما او چنین نکرد، بلکه حتی در زمانی که به دلیل زخمی شدن از پزشک استراحت گرفته بود، زودتر از معمول به جبهه بازگشت. برای چنین کسی چنین رفتاری درست نبود. برای او که جان خود را در طبق اخلاص نهاد، مهم نبود که در کجا به خاک سپرده شود. برای او مهم نبود که عده‌ای مغرض و کسانی که مصداق درد دل امام خمینی هستند که فرمود: از دست دوست فریاد، چنین بی‌حرمتی در حق او روا دارند. برای او و همه کسانی که صادقانه نگران سرنوشت انقلاب اسلامی هستند و آرزومند پیروزی مستضعفین بر مستکبرین هستند، این‌گونه حرکات و رفتار غیراسلامی و غیرانسانی، که فقط دشمنان جمهوری اسلامی ایران را شاد می‌کند و مردم را نسبت به مسئولین بدبین می‌سازد و تنور جهنمی شایعات ضدانقلاب را گرم می‌کند، آزاردهنده است. لذا در عین استحضار کامل به عدل و مشیت الهی و این‌که حق پایمال نخواهد شد، روبه‌سوی شما آورده و تقاضا داریم که به‌این مسئله رسیدگی فرموده و به‌خصوص برای تشفی قلب شکسته مادر شهید ترتیبی اتخاذ که بیش از این برای زیارت قبر شهیدمان متحمل این همه فشارهای غیرضرور نشویم. والسلام.

باتقدیم احترام پدر شهید.

حالا تعجب نکنید که پاسخ به‌این قهرمانی چیست :

"۶۱/۳/۸ - بنیاد شهید - ماهشهر - برادر بنیاد حیاتی پدر متوفی

عبدالکریم حیاتی

عطف به‌رونوشت شکوائیه بدون تاریخ شما در رابطه با چگونگی فوت فرزندان، با توجه به تحقیقات انجام شده و اعلام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، هندیجان، فرزند شما جزو شهدا محسوب نمی‌شود.

سرپرست بنیاد شهید ماهشهر

امضاء - حسینی.

این داستان بدون شرح است. ولی تاریخ قضاوت خواهد کرد، که کی در جهت حق و کی درجهت باطل قرار دارد.

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بها ۴۰ ریال

1- ,DM